



Research Paper

Discourse oriented Reading of *Ardalans' History*

Elham Zaree

Ph.d Persian language and literature of Allameh Tabatabaie University

(vareh\_6106@yahoo.com)



10.22034/lda.2023.63054

**Received:**

October, 20,  
2023

**Accepted:**

November,  
14, 2023

**Available  
online:**

January, 20,  
2024

**Keywords:**

History,  
*Ardalans' History*,  
Discourse,  
Critical  
Discourse  
Analysis

**Abstract**

Discourse analysis is an approach that is considered one of the sub-branches of Linguistics and is used in the analysis of any linguistic sign. Harris's view was more rather based on structuralism; but after him, many linguists considered discourse analysis to be the opposite of text analysis. One of the branches of discourse analysis is critical discourse analysis, which is an interdisciplinary approach to the study of discourse, and by analyzing language shows that text and dialogue reproduce political and social power. Norman Fairclough is one of the founders of this theory, who stated three levels of description, interpretation and explanation for discourse. Due to the fact that every historical book has passed the filter of its author's ideological view, it is always accompanied by bias. Therefore, such a text has the capacity to be studied by discourse. In this article, after examining the theoretical foundations of discourse analysis, the text *Ardalans' History* by Mastoreh Ardan, is read at three levels of description, interpretation and explanation. The analysis of this work from the perspective of critical discourse analysis shows that in addition to the dominant discourse of the outer layer of the text, which is the all-round support of the Ardan family, there are other discourses in the lower layers of the text, which express the ideological point of view of its author.



## مقاله پژوهشی

## خوانش گفتمان مدار تاریخ اردلان

الهام زارع

دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه علامه طباطبایی

(varesh\_6106@yahoo.com)



10.22034/lda.2023.63054

## چکیده

تحلیل گفتمان، رویکردی است که از زیرشاخه‌های زبان‌شناسی محسوب می‌شود و در تحلیل هر نشانه زبانی کاربرد دارد. نگاه هریس بیشتر ساختارگرایانه بود؛ اما پس از او بسیاری از زبان‌شناسان، تحلیل گفتمان را نقطه مقابل تحلیل متن دانستند. یکی از شاخه‌های تحلیل گفتمان، تحلیل گفتمان انتقادی است که رویکردی بینارشته‌ای برای مطالعه گفتمان است و با تحلیل کردن زبان، نشان می‌دهد متن و گفت‌وگو به بازتولید قدرت سیاسی و اجتماعی می‌پردازند. نورمن فرکلاف، از بنیان‌گذاران این نظریه است که برای گفتمان، سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین را بیان کرده است. با توجه به اینکه هر کتاب تاریخی از صافی نگاه ایدئولوژیک نویسنده‌اش گذشته، همواره همراه با سوگیری است. بنابراین، قابلیت مطالعه گفتمانی دارد. در مقاله حاضر، پس از بررسی مبانی نظری تحلیل گفتمان، کتاب *تاریخ اردلان*، نوشته مستوره اردلان، در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین خوانش می‌شود. تحلیل این کتاب از منظر رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی نشان می‌دهد علاوه بر گفتمان غالب لایه بیرونی متن که حمایت همه جانبه از خاندان اردلان است، گفتمان‌های دیگری در لایه‌های زیرین متن وجود دارد که بیانگر دیدگاه ایدئولوژیک نگارنده آن است.

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۲/۰۸/۲۳

تاریخ انتشار:

۱۴۰۲/۱۰/۳۰

واژه‌های کلیدی:

تاریخ، تاریخ اردلان، گفتمان، تحلیل گفتمان، انتقادی

استناد: زارع، الهام. (۱۴۰۲). «خوانش گفتمان مدار تاریخ اردلان»،

نشریه تحلیل گفتمان ادبی، ۱ (۲)، ۸۵-۱۲۰.

## ۱. مقدمه و بیان مسأله

در طول تاریخ، کتاب‌های تاریخی همواره از جایگاه قابل توجهی برخوردار بوده‌اند؛ زیرا تاریخ، ابزاری برای مطالعه دورانی است که آن را روایت کرده است. بنابراین، حکومت‌ها تلاش می‌کنند روایت‌های تاریخی در راستای اهداف آنان نگاشته شود و چهره‌موجهی از آنها برای آیندگان بر جا بماند (امروزه با به وجود آمدن ابزارهای ضبط صدا و تصویر، گونه‌جدیدی از ثبت تاریخ با عنوان تاریخ شفاهی نیز شکل گرفته است). مورخان نیز با اشراف بر این مسئله، معمولاً تاریخ را به شکلی ثبت می‌کنند که به مذاق حاکمان وقت خوش بیاید؛ زیرا می‌دانند در غیر این صورت، اثرشان مورد توجه قرار نخواهد گرفت. بسیاری از آنها نیز با زیرکی گفتمان‌هایی متضاد با کلام صریحشان را در لایه‌های زیرین متن پنهان می‌کنند تا هم پیامشان را رسانده باشند و هم از گزند اهل سیاست در امان بمانند (البته گاهی این مسئله ناخودآگاه اتفاق می‌افتد). کتاب‌های تاریخی، علاوه بر جنبه‌های تاریخی‌شان، بیانگر مسائل گوناگونی همچون سیاست، اقتصاد، مسائل فرهنگی و اجتماعی و غیره نیز هستند. بنابراین، از دیدگاه دانش‌های گوناگون می‌توان آنها را بررسی کرد. یکی از این جنبه‌ها، ارزش ادبی کتاب‌های تاریخی است که علاوه بر چه گفتن، می‌توان چگونه گفتن آنها را نیز بررسی کرد. امروزه، تحلیل گفتمان یکی از ابزارها و شیوه‌های پرکاربرد برای بررسی متون است. این رویکرد کیفی، ناگفته‌ها و بینش‌های متن را کشف می‌کند و برای فهم بهتر و همه‌جانبه کلام به کالبدشکافی آن می‌پردازد.

*تاریخ اردلان* علاوه بر اینکه به عنوان تاریخی محلی، قابل توجه است، به واسطه اینکه جزء اولین کتاب‌های تاریخی است که نگارنده‌اش زن است نیز اهمیت دارد. اوگینا واسیلی آوا، کُردشناس روسی و مترجم *تاریخ اردلان* به زبان روسی، درباره شخصیت علمی و ادبی مستوره می‌گوید:

زن دیگری همچون مستوره در منطقه خاور نزدیک و خاورمیانه، در بین فارس و ترک و ارمنی، سر برنیاورده است که هم شاعری کارآمد باشد و هم مورخی شایسته. به راستی قرن نوزدهم هرگز چنین زنی به خود ندیده است (به نقل از شریفی، ۱۳۸۵: ۱۴۲).

۱-۱. نسخه‌های موجود از *تاریخ اردلان*

از تاریخ مستوره، تاکنون دو نسخه نسبتاً متفاوت منتشر شده است. ناصر آزادپور در سال ۱۳۲۵، تاریخ مستوره را با نام *تاریخ اردلان*، منتشر کرد. این نسخه از آغاز حکومت والیان اردلان تا سال ۱۲۶۳ ق. را در بر گرفته است. آزادپور علت انتشار این اثر را نایابی و جلوگیری از نابودی آن بیان کرده است. یحیی معرفت کردستانی نیز در سال ۱۳۰۴، ضمن بررسی آثار مستوره به این نسخه اشاره کرده است. نسخه‌ای دیگر از *تاریخ مستوره*، نسخه‌ای است که متعلق به کتابخانه بریتیش است. این نسخه که جمال احمدی آیین آن را با نام *تاریخ لاکراد* در سال

۲۰۰۵ م./ ۱۳۸۴ ش. در اربیل منتشر کرده است، اصالت چندانی ندارد؛ زیرا نه فقط متن اصلی آن را احمدی آیین ویرایش کرده است؛ بلکه نسبت به نسخه نخست، کاستی‌های چشمگیری دارد. از جمله این کاستی‌ها می‌توان به تحریف وقایع دوران خسروخان (۱۲۵۰-۱۲۴۰ ق.) و حذف وقایع سال‌های ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۳ ق. اشاره کرد (کلههر، ۱۳۹۷: ۱۰۸).

## ۲. پیشینه پژوهش

درباره تاریخ اردلان و مستوره اردلان چندین مقاله به زبان فارسی نوشته شده است که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

رادفر (۱۳۸۹) در مقاله «مستوره کردستانی، مهین بانوی شعر و هنر و عرفان»، به جنبه هنری شخصیت مستوره اردلان پرداخت. او پس از بیان مقدمه‌ای درباره تذکره‌هایی که به زنان شاعر پرداخته‌اند، زندگی‌نامه مختصری از مستوره آورده و سپس سبک شعری او را بررسی کرده و معتقد است سبک شعری مستوره مانند غالب شاعران دوره قاجاریه، عراقی است. از نظر او شعر مستوره علاوه بر عرفان، از مضامین اجتماعی و درگیری‌های عصر و زمانه‌اش خالی نیست و مستوره ضمن بیان حالات شخصی و شکوه و شکایت از اوضاع نابسامان روزگار و بی‌وفایی همسرش، به مفاهیم عالی و انسانی توجهی خاص داشته است؛ علاوه بر این، بیان مضامین مذهبی و دینی، به ویژه جلوه‌های عزاداری امام حسین (ع)، مدح پیامبر و امامان به ویژه امام علی (ع)، از ویژگی‌های شعر اوست که باعث غنای بیشتر اشعارش گشته است.

امجدی و طلوعی آذر (۱۳۹۸) در مقاله «بررسی اشعار مستوره اردلان و پروین اعتصامی و مقایسه و تحلیل سبک شعری آنان»، به مقایسه آثار این دو شاعر پرداخته‌اند. نتایج به دست آمده از پژوهش، نشان می‌دهد که اشعار مستوره و پروین اعتصامی از نظر مضمون با هم متفاوتند. عشق و پس از آن گلایه از معشوق، شکایت از رقیب و... بارزترین مضمون‌های اشعار مستوره هستند. در مقابل، برجسته‌ترین مضمون اشعار پروین اعتصامی، اخلاق است.

سلیمی و نعمتی (۱۳۹۰) نیز در مقاله «مضامین مشترک دینی در اشعار مستوره اردلان و عائشه تیمور»، اشعار این دو شاعر را از نظر مضامین مشترک دینی بررسی کردند. نویسندگان این مقاله، دو بانوی شاعر را که در دوره زمانی مشترک، یکی در ایران و دیگری در مصر می‌زیسته و یکی به فارسی و دیگری به عربی شعر می‌سروده است، با هم مقایسه کرده‌اند و مواردی از جمله گردها بودن، تقارن زمانی، پرورش یافتن در محیطی علمی و ادبی، تعهد دینی و اخلاقی مشترک، افتخار به حجاب و عفت، نیایش‌های دینی و اقتباسات لفظی از قرآن را به‌عنوان ویژگی‌های مشترک هر دو شاعر برشمرده‌اند.

محمد کلهر (۱۳۹۷) در مقاله «تأملی بر نقش آنیموس در زندگی و تاریخ مستوره»، با رویکردی روانشناسانه، تاریخ/اردلان را براساس آموزه‌های یونگ نقد کرده و به کشف نقش آنیموس (مرد درون زن) در شخصیت مستوره و تأثیر آن در تاریخ‌نگاری او پرداخته و نتیجه گرفته است که بخش قابل توجهی از روایت مستوره در این کتاب، روایتی مردانه است. این مقاله با کشف و معرفی قرینه‌هایی در زندگی و شعر مستوره، نتیجه می‌گیرد با آنکه مستوره پیشگام زنان مورخ جهان اسلام بوده است، شیوه نگارش او تداوم شیوه تاریخ‌نگاری سنتی و مردانه بوده است. درواقع، استیلای مؤلفه‌های تاریخ مذکر و فقدان پیشینه سنت تاریخ‌نگاری زنانه، گریز و گزیری به جز تبعیت از تاریخ‌نگاری سنتی مردانه نداشته است.

از دیگر مقالات تاریخی درباره تاریخ/اردلان، می‌توان به مقاله «تاریخ‌نگاری مستوره اردلان» بهزاد مفاخری اشاره کرد. او پس از بیان مقدمه و پیشینه موضوع، به انگیزه تاریخ‌نگاری مستوره اشاره می‌کند و همچنین «شریعت‌گرایی و مشیت‌گرایی» و «مشروعیت‌بخشی به حاکمیت اردلان» را به عنوان مهم‌ترین مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری مستوره بیان می‌کند. به نظر نگارنده این مقاله، مستوره در حد بضاعت تاریخی از مؤلفه‌های روشمند در میان وقایع؛ از جمله اشاره به منابع مورد استفاده در برخی صفحات کتاب، زمان‌بندی وقایع، ترتیب زمانی حکمرانی والیان، استفاده محدود از گزاره‌های دلالت‌گری مانند شعر برای تکمیل گزارش‌ها و دقت در نقل اخبار اشاره کرد. به گفته مفاخری، سبک نگارش مستوره سبکی ادبی و متأثر از گفتمان نهضت بازگشت ادبی است و روح شاعرانه و لطافت و احساسات زنانه او در گزارش رویدادها حس می‌شود. مفاخری تاریخ/اکراد را از نگاه رویکردی، در زمره تاریخ‌نگاری سنتی ایران و از نوع دودمانی می‌داند که اصول تاریخ‌نگاری سنتی به خوبی در آن مشهود است. مطابق نتایج به دست آمده از این مقاله، تاریخ/اردلان بیشتر به شرح حوادث سیاسی و جنگ‌ها می‌پردازد و مسائل مختلف اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، در آن به درستی راه نیافته؛ به عبارت دیگر، به علت توجه بیش از اندازه به تاریخ سیاسی-نظامی، صبغه گزارش سیاسی و نظامی در آن غالب است. در ضمن، رویکرد تاریخ‌نگاری مستوره بیان می‌کند که او به دلیل تفکر مشیت‌گرایانه، بیشتر مورخی تقدیرگرا است تا عقل‌گرا.

قدیمی قیداری در مقاله «تاریخ‌نگاری محلی کردستان و ظهور نخستین تاریخ‌نگار زن در ایران»، به تاریخ‌های محلی کردستان از جمله تاریخ/اردلان و علل نگارش آنها اشاره می‌کند. نویسنده پس از بیان مقدمه، انگیزه و ویژگی‌های تاریخ‌نویسی در ایران را در کتاب‌هایی از جمله تاریخ اصفهان حمزه اصفهانی، تاریخ قم حسن قمی، تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و... بیان کرده است. او به تقسیم‌بندی فرانتس روزنتال (Franz Rosenthal) اشاره کرد که تاریخ‌های محلی را به دو دسته «تاریخ‌نگاری محلی دنیوی» و «تاریخ‌نگاری محلی دینی» تقسیم کرده است. به

عقیده قیداری تاریخ‌نگاری محلی کردستان، بسیاری از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ایران را داراست. به ویژه، شرف‌نامه بدلیسی، حدیقه ناصری و تحفه ناصری تواریخی هستند که در آن جغرافیا و آداب و رسوم، طبقات، قنوت، آب‌ها و رودها و ایلات و اقوام گرد با پدیده‌ها و رویدادهای تاریخی پیوند خورده‌اند؛ اما برخی تواریخ محلی، از جمله *لب‌التواریخ* خسرو مصنف و *تاریخ اردلان* مستوره کردستانی، تاریخ سیاسی کردستان، با محوریت امرای اردلانی و فاقد ویژگی‌های عمومی و مشترک تاریخ‌نویسی محلی در ایران هستند و به‌طور کلی، در تمام تاریخ‌های محلی کردستان می‌توان انگیزه‌های اصلی پیدایش تواریخ محلی ایران، مانند میهن‌دوستی و تعلق خاطر به زادبوم و قوم و تشویق حاکمان محلی را مشاهده کرد.

فرزاد و رجبی (۱۳۹۴) در مقاله «ساختار سیاسی-اداری خانواده اردلان کردستان»، مناسبات سیاسی و ارکان اداری خاندان اردلان را بررسی می‌کنند. این خاندان طی قرن‌های هفت تا سیزده، حاکمیت کردستان، از ایالت‌های مهم ایران را بر عهده داشتند. این مقاله با تکیه بر تواریخ دست اول محلی، ضمن معرفی اجمالی این خاندان به‌عنوان یکی از خاندان‌های مهم حکومت عصر صفوی، ساختار سیاسی و اداری این خاندان و میزان نفوذ و تأثیر آنها را در عرصه حکومت مرکزی نشان داد و بیان کرد که حکام اردلان از قدرت قابل توجهی در منطقه تحت حکومتشان برخوردار بودند و شاید اعطای این میزان از خودمختاری به آنها از سوی حکومت مرکزی، دلیلی بر اهمیت منطقه تحت فرمانروایی‌شان باشد. به باور نگارندگان این مقاله، والیان کردستان اردلان در ابتدای دولت صفوی قدرت چندانی نداشتند. به‌خصوص در دوره شاه اسماعیل اول که با توجه به سیاست مذهبی‌اش نتوانست حمایت و اطاعت تمام کردها را به دست بیاورد؛ طوری که در نبرد چالدران، حمایت‌نکردن کردها از او موجب شکست صفویان شد. بعد از این شکست بود که کردستان تقسیم شد. از دیگر نکات ذکر شده در این مقاله، این است که اوج قدرت والیان اردلان را دوران شاه عباس اول می‌دانند؛ زیرا خاندان اردلان در این دوران با صفویه پیوند خانوادگی برقرار کردند و به دنبال آن، مذهب تشیع را پذیرفتند. همین مسئله سبب شد تا به عنوان چهارمین والی ایران پذیرفته شوند (ناگفته نماند والیان، پس از پادشاه، بالاترین مقام را داشتند و در قلمرو خود از ارتش و نیروی نظامی و دستگاه اداری مستقل برخوردار بودند). با سقوط صفویان، این ایالت به تصرف عثمانی درآمد؛ اما با قدرت‌گرفتن نادرشاه در ۱۱۴۲ق و بیرون‌راندن عثمانی‌ها از ایران، بار دیگر حکومت به اردلان‌ها رسید.

برفروخت و عمادی (۱۳۹۲) در مقاله «وضعیت امارت اردلان در دوره فترت (اواخر زندیه تا روی کار آمدن قاجار) و نقش آفرینی در تاریخ ایران اوایل قاجار»، به اوضاع سیاسی خاندان اردلان در برهه‌ای خاص از تاریخ ایران پرداختند. این مقاله پس از بررسی تعاملات سیاسی

خاندان اردلان با حکومت زندیه و توصیف قدرت‌گیری امارت اردلان در دورهٔ جاننشینی کریم‌خان زند، علل اکراه اردلان‌ها در ورود به معادلات سیاسی قدرت را بررسی می‌کند. خاندان اردلان از دوران صفویه به بعد، تحت نظارت مستقیم حکومت مرکزی ایران درآمد و یکی از مهم‌ترین دوره‌های این امارت‌نشین، از مرگ کریم‌خان زند تا روی کار آمدن آغامحمدخان قاجار بود. براساس این مقاله، یکی از قوی‌ترین حاکمان این خاندان، خسروخان، با عدم پشتیبانی از بازماندگان زندیه و شکست رقبیان منطقه‌ای و مدعیان قدرت، بر مناطق عظیمی از غرب ایران مسلط شد؛ اما به واسطهٔ ساختار اجتماعی کردستان که مبتنی بر ساختار ایلی و عشیره‌ای بود و رقابت‌های آنها برای سهم‌شدن در جریان معادلات قدرت و عدم توانایی خاندان اردلان برای تحت نفوذ درآوردن آنان و مشکلات درون‌ساختاری دیگر، خسروخان که زیر نظارت صفویه بود، به عنوان رقیب سیاسی در مقابل آغامحمدخان ایستاده، مناطق غرب را واگذار و به حکمرانی در مناطق امارت اسلاف اکتفا کرد.

### ۳. چهارچوب نظری

#### ۳-۱. حقیقت تاریخی یا واقعیت تاریخی

از دیدگاه تاریخ‌نگاری نوین، شناخت دقیق از تاریخ، ناممکن است. تاریخ‌نگاران سنتی برای تحلیل متن، ابتدا زمینهٔ نگارش آن را شرح می‌دهند تا براساس آن، متن ادبی را تبیین کنند. غافل از اینکه ما به لحاظ زمانی از آن زمینهٔ تاریخی فاصله گرفته و دسترسی مستقیمی به گذشتهٔ سپری شده نداریم و آنچه در اختیار داریم نه خود گذشته؛ بلکه روایت‌هایی از آن است. تمام کتاب‌های تاریخ، گذشته را همچون یک داستان برای ما روایت می‌کنند و از این نظر، به داستان و رمان در ادبیات شباهت دارند. تاریخ‌نگاران و کتاب‌های تاریخی نمی‌توانند حقایق مطلق تاریخی یا شناخت عینی از تاریخ به دست دهند. آنچه در کتاب‌های تاریخ می‌خوانیم، چشم‌انداز یا نظرگاهی است که به واسطهٔ ذهنیت تاریخ‌دانان، به گذشته باز شده نه دقیقاً خود گذشته. حقیقت رویدادهای تاریخی از نظرگاهی برمی‌آید که بر حقیقی بودن آن رویدادها مهر تأیید می‌زند و الا حقیقت، واجد ذات یا جوهر ثابتی نیست. در گفته‌ها و نوشته‌های تاریخ‌نگاران، آن حقایقی انعکاس می‌یابد که اصحاب قدرت برای حفظ منافعشان، به عنوان حقیقت تعیین کرده‌اند.

مطابق با نظریهٔ «تبارشناختی» نیچه (Friedrich Wilhelm Nietzsche)، ارزش‌های انسانی در طول تاریخ، پیوسته مورد تجدید نظر و بازتفسیر قرار گرفته‌اند. نظریهٔ فوکو (Paul Michel Foucault) دربارهٔ گفتمان، از هر نظر مکمل دیدگاه‌های نیچه است. سایمن مِلپس (Simon Malpas) اعتقاد دارد که تاریخ‌نگاران نوین سه تز (Thesis) مهم را از فوکو

به عاریت گرفته، در نقد ادبی به کار بردند که به این قرارند: نخست اینکه تاریخ، ناپیوسته یا منفصل است؛ دوم اینکه هر برهه تاریخی عرصه کشمکش و رقابت گفتمان‌های ناهموار و ناسازگار است و سوم اینکه قدرت در جوامع بشری همواره کارکردی تعیین کننده دارد و نقشی سرنوشت‌ساز ایفا می‌کند.

کار پژوهشگر تاریخ یا منتقد ادبی نباید این باشد که در هر مقطعی از تاریخ به دنبال یک جهان‌بینی فراگیر بگردد و بکوشد افکار و رفتار مردم یا درون‌مایه‌های متون ادبی آن برهه را به یک نگرش واحد منتسب کند؛ بلکه باید عوامل گفتمانی، از جمله عامل مهم قدرت را تشخیص دهد و تحلیل کند که در هر برهه وارد کنش و واکنش با یکدیگر می‌شوند.

حقیقت تاریخی ثابت نیست؛ بلکه برحسب گفتمان‌های مختلف، تغییر می‌کند. آنچه در برهه کنونی، حقیقت تاریخی محسوب می‌شود، ممکن است در برهه و اوضاعی متفاوت، حقیقت تلقی نشود. در هر دوره‌ای، گفتمان خاصی مسلط است و رویدادهای تاریخی برحسب آن گفتمان (باز) تفسیر می‌شوند. انسان‌ها در هر دوره‌ای مطابق با شناختان (Episteme) همان دوره فکر می‌کنند و سخن می‌گویند. در غیر این صورت، افکار و سخنانشان نابهنجار تلقی می‌شود.

فوکو چگونگی کسب دانش، انتظام‌بخشیدن به آن و سرانجام اشاعه آن را «شناختان» می‌نامد؛ برای مثال، وقتی مورّخی در کتابش رشادت فرماندهان در نبردی سرنوشت‌ساز را می‌ستاید، مفهوم رشادت را برحسب قواعدی به کار می‌برد که شناختان جامعه‌اش در این مورد تعریف کرده است و نمی‌تواند معنای رشادت را خودخواسته یا دل‌خواهانه تغییر دهد. گذشته، حکم متنی را دارد که تاریخ‌نگار با عمل تاریخ‌نویسی‌اش آن را «قرائت» می‌کند. همچون هر خواننده‌ای میان او و متنی که قرائت می‌کند، نوعی بده‌بستان یا برهم‌کنش صورت می‌گیرد و حاصل، کتابی درباره تاریخ است که در واقع، گذشته را از منظری کاملاً ذهنی تفسیر می‌کند (پاینده، ۱۳۹۷: ۱۸-۱۳).

بنابراین، گام نخست در خوانش متن تاریخی، باور به عدم قطعیت آن است. ما حقیقت تاریخی را نمی‌خوانیم؛ بلکه به واقعیتی که از صافی ذهن مورخ رد شده و عوامل گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره بر آن اثر گذاشته، دسترسی داریم؛ علاوه بر این، برای درک محتوای مطالب، آنها را از صافی ذهن خودمان نیز عبور می‌دهیم. این صافی متأثر از فرامتن‌هایی از جمله اجتماع، سیاست، فرهنگ و غیره تشکیل شده که در مجموع ایدئولوژی ما را تشکیل می‌دهند.



برای اثبات این ادعا کافی است قضاوت‌ها و روایت‌های گوناگون از حادثه‌ای واحد را با هم مقایسه کنیم؛ مثلاً در کنشی اجتماعی که در آن مردم و حکومت با هم درگیر شده باشند، شاهدان ماجرا را برحسب ایدئولوژی‌شان روایت و تفسیر می‌کنند و گاهی حتی ممکن است روایت دو راوی دقیقاً در نقطه مقابل هم باشد. این بدان معنا نیست که یکی از راویان حقیقت را می‌گوید و روایت دیگری، دروغین است؛ بلکه اختلاف روایت، معمولاً ناشی از اختلاف دیدگاه راویان است.

### ۲-۳. گفتمان

ریشه واژه گفتمان از فعل یونانی *Discurere*، به معنی حرکت سریع در جهات مختلف است (عضدانلو، ۱۳۷۵: ۱۶). اصطلاح تحلیل گفتمان، نخستین بار در سال ۱۹۵۲ در مقاله‌ای از زبان‌شناس معروف انگلیسی، زلیک هریس (Zellig Harris)، به کار رفته است. در تحلیل گفتمان، دو عنصر مهم بررسی می‌شود؛ یکی بافت متن و دیگری بافت موقعیت. منظور از بافت متن این است که یک عنصر زبانی در چهارچوب چه متنی قرار گرفته است و جملات ماقبل و مابعد آن عنصر در داخل متن چه تأثیری در تبلور صوری، کارکردی و معنایی آن دارند. در بافت موقعیتی، یک عنصر یا متن در چهارچوب موقعیتی خاص که تولید شده، بررسی می‌شود (بهرام‌پور، ۱۳۷۹: ۱۴۲).

۹۳

فهم و تحلیل یک متن، به خصوص متونی که بازتاب‌دهنده تاریخ و فرهنگ یک ملتند، در خلأ و بدون در نظر گرفتن ابزار تحلیل زبانی و اجتماعی مناسب گفتمان مربوط به آن متن، امکان‌پذیر نیست. هر متنی باید در رابطه با شبکه‌های سایر متون مربوط که در بستر اجتماع شکل گرفته‌اند، فهمیده شود و لازمه این کار این است که توسط فرد دیگر در گفتمان که از دانش زمینه‌ای استفاده می‌کند، انجام شود (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۵۱).

اصطلاح گفتمان در زبان فارسی، نخستین بار در مقاله «نظریه غرب‌زدگی و بحران تفکر در ایران»، در سال ۱۳۶۸ به کار برده شد و در اندک زمانی استفاده از آن رواج یافت. در واژه‌نامه‌ها در مقابل این واژه علاوه بر گفتمان که کاربرد فنی‌تر آن در حوزه فلسفه و علوم اجتماعی است، به واژه‌های خطابه، گفتار و کلام برمی‌خوریم که کاربردهای معمولی‌تر و البته پرسابقه‌تر این واژه را بیان می‌کنند (آشوری، ۱۳۷۴: ۱۱۲).

فهم و تحلیل یک متن، به خصوص متونی که بازتاب‌دهنده تاریخ و فرهنگ یک ملتند، در خلأ و بدون در نظر گرفتن ابزار تحلیل زبانی و اجتماعی مناسب گفتمان مربوط به آن متن، امکان‌پذیر نیست. هر متنی باید در رابطه با شبکه‌های سایر متون مربوط که در بستر اجتماع شکل گرفته‌اند، فهمیده شود و لازمه این کار این است که توسط فرد دیگر در گفتمان که از دانش زمینه‌ای استفاده می‌کند، انجام شود (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۵۱).

وقتی بخواهیم از جنبه روشی به تحلیل گفتمان نگاه کنیم، ناگزیر به طرح مباحث نظری نیز هستیم؛ زیرا در تحلیل گفتمان، رابطه تنگاتنگی بین نظریه و روش تحلیل گفتمان وجود دارد و این دو چنان در هم تنیده شده‌اند که جدایی آنها عملاً ممکن نیست. تحلیل گفتمان نه یک رویکرد واحد؛ بلکه مجموعه‌ای از رویکردهای میان‌رشته‌ای است که می‌توان از آنها در انواع گوناگون مطالعه‌ها و برای کندوکاو در قلمروهای مختلف اجتماعی استفاده کرد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۴: ۱۷).

نگاه گفتمانی همواره نگاهی نسبی‌گرا و تاریخ‌مدار است؛ زیرا هر جامعه‌ای حقایق خاص خود را دارد که در گفتمان‌های خاص آن تبلور می‌یابد. درست است که همه اقوام بشری تجارب مشترکی دارند؛ ولی بافت‌های موقعیتی متفاوت، ظهور گفتمان‌های متفاوتی را موجب می‌شود. جامعه به هیچ روی نمی‌تواند تک‌گفتمانی باشد. ممکن است در موقعیتی، تنها یک گفتمان امکان عرضه داشته باشد؛ ولی این به معنای تقلیل به گفتمان واحد نیست. هر گفتمان را باید در تأیید، تکمیل یا نقض گفتمان‌های دیگر بررسی کرد (پارمحمدی، ۱۳۸۰: ۵۴-۴۹).

در تحلیل گفتمان یک متن، در حقیقت، دلیل انتخاب‌های نویسنده بررسی می‌شود؛ بدین معنی که هر جا انتخابی هست، لزوماً انتخاب‌کننده‌ای نیز حاضر است. از این رو، نگرش هم وجود دارد. انتخاب، با سه مفهوم ارائه در متن در پیوند است: تأکید تلویحی، حذف و بزرگ‌نمایی؛ یعنی بر چه چیزهایی تأکید شده، کدام سوژه‌های احتمالی حذف شده است و درجه بزرگ‌نمایی موضوعات مطرح شده چقدر است. این برجسته‌سازی یا حاشیه‌رانی مطالب به کمک شگردهای روایت، صورت می‌گیرد (طالبیان، ۱۳۹۷: ۱۱۷).

### ۳-۳. گفتمان انتقادی

تحلیل گفتمان که در زبان فارسی به سخن‌کاوی، تحلیل کلام و تحلیل گفتار نیز ترجمه شده است، گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که از اواسط دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰، در پی تغییرات گسترده علمی-معرفتی در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، فرم‌نگاری، جامعه‌شناسی خرد، ادراکی و اجتماعی، شعر، معانی، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، نشانه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی علاقه‌مند به مطالعات نظام‌مند، ساختار و کارکرد و فرآیند تولید گفتار و نوشتار، ظهور کرده است (سلیمی، ۱۳۸۳: ۵۵). از دیدگاه گفتمان‌شناسی انتقادی، تاریخ، زمینه‌ای برای ادبیات نیست؛ بلکه این ادبیات است که زمینه فهم تاریخ است. این گفته بدین معنا است که پیروان این رویکرد، ادبیات را مملو از دروغ‌هایی می‌دانند که حقیقت در پشت آنها نهفته است و تاریخ، برخلاف آن، پر از وقایع و مکتوبات ثبت‌شده‌ای است که در پشت آن، دروغ نهفته است. بنابراین، این اثر ادبی است که با نمایش نظام‌های رفتاری و اجتماعی، سند تاریخی محسوب می‌شود و می‌توان آن را تاریخ فعال دانست. تاریخ‌گرایان

نوین همه تاریخ را منبعث از ذهنیت انسان‌هایی می‌دانند که برداشت و فهمشان از گذشته، ریشه در تعصبات و عقاید فردی‌شان دارد. پس تاریخ نمی‌تواند تصویر دقیقی از وقایع گذشته و ایدئولوژی و جهان‌بینی افراد و فرهنگ‌های مختلف ارائه نماید (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۳۳-۱۳۲).

اصلی‌ترین نظریه پرداز تحلیل گفتمان انتقادی، فرکلاف است که به نقش فعال گفتمان در ساختن جهان اجتماعی تأکید می‌کند. او اصرار دارد گفتمان یکی از جنبه‌های مختلف هر عمل اجتماعی است (بورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۶: ۲۷-۲۶). فرکلاف واژه انتقادی را مخصوص آن دسته از مطالعاتی می‌داند که هدف آنها نمایاندن ارتباطاتی است که از چشم افراد جامعه پنهان نگاه داشته‌اند؛ مانند رابطه بین زبان، قدرت و ایدئولوژی. بنابراین، افزودن واژه انتقادی به تحلیل گفتمان به معنای یافتن الگوی فکری و ساختارهای گفتمان مدار زبان است که به منظور تصویرسازی جهان از طریق زبان به کار می‌روند؛ به دیگر سخن، تحلیل گفتمان انتقادی به کشف رابطه بین گفتمان و پدیده‌های اجتماعی خارج از آن می‌پردازد (رشیدی و صادقی شهپر، ۱۴۰۰: ۲۲۸).

رویکرد فرکلاف یکی از شاخه‌های تحلیل انتقادی گفتمان است که به زبان به‌عنوان یک عمل اجتماعی می‌نگرد و دارای سه بخش است: نخست اینکه زبان و جامعه یک رابطه بیرونی و مجزا ندارند و شکلی از پدیده‌های اجتماعی-زبانی هستند؛ دوم اینکه زبان یک فرآیند اجتماعی است و یک متن هم محصول فرآیند تولید است و هم منبع فرآیند تفسیر. در فرآیند تولید و تفسیر، گوینده و مخاطب هر دو از دانش زبانی، ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های مشترکی بهره می‌گیرند؛ سوم اینکه فرآیند تولید و تفسیر هر دو از عوامل اجتماعی تأثیر می‌پذیرد (سلطانی، ۱۳۹۲: ۶۰).

تحلیل انتقادی گفتمان، رویکردی نوین در مطالعات ادبی است که متن را در پیوند با بافت‌های موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و تاریخ آن مطالعه می‌کند و معنا را محصول شرایط فرهنگی و اجتماعی می‌داند. متن، عملی اجتماعی در نظر گرفته می‌شود که با قدرت، ایدئولوژی و گفتمان پیوند دارد. آنچه در این روش مورد تأکید قرار می‌گیرد، نابرابری و بُعد سلطه‌آور قدرت است که در زبان تجلی می‌کند. در تحلیل انتقادی گفتمان، منتقد از توصیف زبانی فراتر می‌رود و بازتاب نابرابری‌های اجتماعی را در زبان اثر جست‌وجو می‌کند. مناسبات قدرت، کلیدی‌ترین مفهوم در تحلیل انتقادی گفتمان است (عرب‌زاده و دیگران، ۱۳۹۵: ۳).

در تحلیل گفتمان انتقادی، باور بر این است که زبان و گفتمان در سطوح زیرین، حاوی ایدئولوژی و روابط قدرت و سلطه و در سطوح زیرین، حاوی ساختارها و مؤلفه‌های

گفتمان مدار است و این ساختارها و مؤلفه‌ها با ایدئولوژی نهفته در لایه‌های زیرین متن رابطه‌ای دوسویه دارد (طالبیان، ۱۳۹۶: ۹۴).

به عقیده فاولر (Roger Fowler) (۱۹۹۱ م.)، زبان‌شناس انتقادی این توانایی را دارد که امکاناتی در اختیار خواننده قرار دهد تا خواننده بتواند جهان‌بینی نهفته در متن را رمزگشایی کند و آنچه را طبیعی جلوه داده شده است، طبیعی‌زدایی نماید (به نقل از پهلوان‌نژاد؛ صحراگرد و فلاحی، ۱۳۸۸: ۷۸).

بنابراین، تحلیل گفتمان انتقادی عبارت است از انتقال مفهوم ساختار از سه سطح جمله و روابط دستوری همچون فعل، فاعل و مفعول به سطح متن بزرگ‌تر و تمام توجه آن علاوه‌بر توضیح واحدهای ساختاری درون یک متن، به زبان کاربردی آن نیز معطوف است (میلز، ۱۳۸۸: ۷۱).

تحلیل گفتمان انتقادی، در روش تحلیل خود اهمیت ویژه‌ای برای انتخاب متون نقدپذیر قائل است. این فرآیندی قراردادی نیست؛ بلکه چیزی است که با زاویه دید ویژه و جهت‌دار نسبت به آن دسته از گفتمان‌هایی است که تحلیل‌گر معتقد است باید مورد تجزیه و تحلیل واقع شوند تا الگوی نظارت و هدایت، تخصص، ظلم و بی‌عدالتی، شناسایی و معرفی شوند (آفاکل‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۲۸).

### ۳-۴. سطوح گفتمان از نظر فرکلاف

یکی از بنیان‌گذاران و شخصیت‌های شاخص در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی، نورمن فرکلاف، زبان‌شناس و پژوهشگر بریتانیایی است که نخستین کتابش را با عنوان *زبان و قدرت* (Language And Power) در همین موضوع نوشت. او سه سطح از گفتمان را برپایه مقتضیات و شرایط اجتماعی پدیدآمدن و زایش متن ارائه کرده است که عبارتند از:

#### ۳-۴-۱. سطح توصیف

توصیف، مرحله‌ای است که با ویژگی‌های صوری متن، همچون واژگان، دستور و ساخت‌های متنی سروکار دارد و سعی در تحلیل این مؤلفه‌ها در یک متن، بدون توجه عمیق به معنا دارد. این سطح، لایه‌های مورد بررسی سبک‌شناسی لایه‌ای را بررسی می‌کند و ایدئولوژی موجود در کلام را تبیین می‌نماید (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۱). تحلیل ویژگی‌های زبانی متن نشان می‌دهد که چگونه کلمات، دستور زبان و انسجام جمله باعث شکل‌گیری یک گفتمان می‌شود (عرب‌زاده و دیگران، ۱۳۹۵: ۳۹۴).

#### ۳-۴-۲. سطح تفسیر

تفاسیر، تلفیقی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر هستند و مراد از ذهنیت مفسر، دانش زمینه‌ای است که مفسر در متن استفاده می‌کند. از نظر مفسر، مشخصه‌های صوری

متن، در حقیقت، همچون سرخ‌هایی هستند که عناصر دانش زمینه‌ای ذهن مفسر را به کار می‌اندازند و تفسیر، نتیجه‌ی ارتباط متقابل و دیالکتیکی این سرخ‌ها و دانش زمینه‌ای ذهن مفسر است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۹۳).

نورمن فرکلاف (Norman Fairclough) بر این باور است که برتری پیوندهای بیناگفتمانی و پیوندهای بینامتنی هر رویه‌ی گفتمانی، از ربط پیوندها با رویه‌های گفتمانی غیر از آنچه گفته شده، تبیین می‌شود و به شیوه‌های غامض به رویه‌های گفتمانی دیگر متکی است؛ زیرا رجوع بینامتنی در داخل بستر اجتماع، مورد توجه بوده و بر این امر مسلم می‌پردازد که بینامتنیت یکی از مکانیسم‌های گفتمانی است که علت‌ساز تطور و تحول در گفتمان‌ها می‌شوند (همان: ۵۵). سطح تفسیر، بیانگر تجربه‌ی نویسنده از جهان خارج است. همچنین، این بخش بازتاب دنیای درونی و اندیشه‌های شخصی است. در این بخش به نویسنده امکان داده می‌شود به عنوان عنصری از فرهنگ، تجربه‌های فردی و اجتماعی خود را رمزگذاری کند. در این بخش، زبان بیانگر پدیده‌های محیطی، مانند رویدادها، اشیا، موجودات، کنش‌ها، کیفیت‌ها، حالت‌ها و رابطه‌ها است. مفسر در این سطح به تفسیر بافت درونی و بیرونی متن می‌پردازد. رابطه‌ی شخصیت‌های داستان، متناسب با موقعیت اجتماعی‌شان بیان می‌شود. متن‌های بیرونی که نویسنده در طول داستان از آنها تأثیر پذیرفته، از درون متن استخراج می‌شود. مفسر همچنین گفتمان‌هایی را که نویسنده با استفاده از آنها گفتمانی انتقادی خلق نموده است، بیان می‌کند (رشیدی و صادقی شهپر، ۱۴۰۰: ۲۴۱).

### ۳-۴-۳. سطح تبیین

در این سطح به نگاه ایدئولوژیک نویسنده در تقابل با تأثیر گفتمان موجود توجه می‌شود. در این مرحله محقق به تحلیل متن به عنوان جزئی از روند مبارزه‌ی اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت می‌پردازد؛ به عبارت دیگر، تبیین، مرحله‌ای است که به بیان ارتباط میان تعامل و بافت اجتماعی می‌پردازد؛ اینکه چگونه فرآیندهای تولید و تفسیر تحت تأثیر اجتماع قرار دارند (رشیدی و شهپر، ۱۴۰۰: ۲۴۴). تبیین و تحلیل کارکردها باید با توجه به بافت یا بستر گفته انجام گیرد. بنابراین، گفتار را این‌گونه تقسیم می‌کنیم: مکان وقوع گفته، زمان وقوع گفته، موضوع گفته، رابطه‌ی طرفین گفت‌وگو (معلم و شاگرد و...) ایدئولوژی و روابط قدرت، نقش اجتماعی فرد و غیره (مشایخی و زارع، ۱۳۹۹: ۶).

### ۴. خوانش گفتمان مدار تاریخ اردلان

در دانش روایت‌شناسی، خوانش روایت و فهمیدن آن به معنای سازمان‌دهی و تفسیر آن بر پایه‌ی چند رمزگان است که نویسنده با استفاده از شگردهایی، در لابه‌لای متن می‌گنجاند.

درواقع، خوانش، تعاملی است میان متن و خواننده (طالبیان، ۱۳۹۷: ۱۱۸). خوانش، عبارت است از پردازش تدریجی داده‌های متنی با طرح پرسش درباره آن متن و پاسخ‌دادن به آنها برپایه همان متن (پرینس، ۱۳۹۱: ۱۱۱). خوانش متن باید براساس مبانی نظری ویژه صورت گیرد تا به نتایج مطلوب و قابل قبولی دست یابد. با توجه به ظرفیت تاریخ/اردلان برای خوانش گفتمان‌مدار، رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، چهارچوب نظری این پژوهش قرار گرفت که در ادامه به هریک از این سطوح پرداخته می‌شود:

#### ۴-۱. سطح توصیف در تاریخ/اردلان

از نظر تحلیل گفتمان انتقادی، استفاده نویسنده از واژگان، بیانگر دیدگاه ایدئولوژیک اوست. اینکه نویسنده از میان واژه‌های مترادف، کدام یک را برای بیان منظورش برمی‌گزیند، بسامد چه واژه یا واژه‌هایی در متن بالاتر و چه واژه‌هایی کمتر است، دال مرکزی که دیگر دال‌ها حول محور آن مفصل‌بندی می‌شوند چیست و غیره، همه می‌توانند بخشی از جورچین جهان‌بینی نویسنده را برای ما کامل کنند.

در تاریخ/اردلان، دال مرکزی، حمایت از خاندان اردلان است که نویسنده کتاب، مستوره اردلان، با واژه‌های نشان‌داری از جمله پُردلان، شیردلان، یلان، دلیرمردان اردلان و ... از آنها نام می‌برد: «(الله‌قلی‌خان) چون سپاه اردلان را در مقابل لشکر خویش، مانند ذره و آفتاب و دریا و حباب به نظر آورد، در کمال غرور، شمشیر کین از نیام کشیده بر غازیان سنج‌حمله آورد» (اردلان، ۱۳۳۲: ۱۳۰).

به‌کاربردن واژه «غازی» که بار معنایی مذهبی دارد، نشان‌دهنده دیدگاه ایدئولوژیک و تقدس‌واری است که مستوره برای سپاهیان اردلان قائل است. او در بیان نسب بابا اردلان، بنیان‌گذار حکومت اردلان‌ها، دچار اشتباه و درگیر احساسات شد و افسانه‌ای را که در این زمینه وجود داشت، به عنوان واقعیتی تاریخی بیان کرد که چنین کاری از وی عجیب می‌نماید:

اگرچه در بیان نسب ایشان اختلاف فراوان واقع است و پاره‌ای را اعتماد در اصل نسب آن سلسله علیه این است که در اوانی که ضحاک ناپاک به‌علت وسوسه شیطانی و اغوای هوای نفسانی، سر از اطاعت حق جل‌وعلی و دبدبه عصیان‌ش در بسیط آفاق بلندآوا گردیده، به سزای کردار او دو پارچه گوشت به صورت و هیئت دو مار در کتفین آن نابکار به هم رسیده ... وارستگان تبغ سیاست، از ترس و بیم ضحاک ناپاک در شبان تار گریخته و رو به قلل جبال نهاده، در بیغوله و بیابان و کوهسار سخت پنهان آمدند و روزگار را سال‌های دراز و قرن‌های دیرباز به همان تیره گذرانیدند. قول اشهر آن است که یکی از آنها موسوم به کرد بوده. بعد از تناح و تناسل، عموم اکراد از نسل آن نیک‌نهاد به وجود آمده<sup>(۱)</sup> (همان: ۵).

وی همچنین برای مشروع و دینی جلوه دادن حکومت اردلان‌ها روایتی بیان کرد که دور از ذهن و واقعیت است:

و اعتماد بر این است که سلسلهٔ علیّه «بنی اردلان» را نسبت به اردشیر بابکان منتهی می‌شود و به تصاریف زمان به شام آمده، در آن مقام سر بردند و در عهد امام انام، امام حسن مجتبی، علیه‌الصلوة والسلام، حسب‌الحکم امام زمان، به رتبهٔ ایالت ولایت کردستان سرافراز آمده، از آن تاریخ و زمان الی الآن که سنهٔ یک هزار و دویست و شصت و دو هجری است، در این مرز و مکان از یمن توسل به باطن آن جناب، نسلأ بعد نسل، فرمانروا و حکمران خواهند بود. صدق این مقال انگشتی عقیق مرقوم به خط کوفی است که به صیغهٔ تیمن و تبرک از آن جناب به بابا اردلان رسیده و الی اوان در دودمان ولات عظیم‌الشأن باقی است. ان شاء الله دولتشان تا قام قیام متلاقی است (همان: ۶).

عباراتی مانند امام زمان خواندن امام حسن مجتبی (ع)<sup>(۱۲)</sup> و اعتقاد به قیام منجی که از آموزه‌های مذهب تشیع است، بیانگر ایدئولوژی مذهبی شیعی مستوره است که فرامتن‌هایی آن را تأیید می‌کنند؛ از جمله اینکه به روایت تاریخ، خاندان اردلان پس از ازدواج خان احمدخان با خواهر شاه عباس صفوی، تغییر مذهب دادند و به تشیع گرویدند. ارادت و اعتقاد مستوره به امامان شیعه در دیوان اشعارش به عنوان فرامتنی قابل اتکا و استناد، کاملاً مشهود است:

خیرالنساء فاطمه خاتون عالمین	کش خاک پا به فرق بود تاج و افسرم
فخر زمین خدیوهٔ دین بضعهٔ رسول	من سالک طریق یقین اوست رهبرم
مستوره تن به عالم شاهی نمی‌دهم	زیرا کمین کنیز بتول پیمبرم

(اردلان، ۲۰۰۵: ۱۴۰)

یا

پیرِ مستان چو مرا دید به طنزم گفتا	کای تو را گشته همه عمر گرانمایه تلف
بنشین شاد و بیا شام و ازین می جامی	گفتمش من نشوم طالب این آب و علف
تا مرا مهر علی در دل و جان است بود	پیش چشمم دو جهان خوارتر از مشت خَرَف

(همان: ۱۱۱)

اما دربارهٔ این مسئله، فرامتن دیگری وجود دارد که در فرضیهٔ شیعه‌بودن مستوره تردید ایجاد می‌کند و آن نگارش رساله‌ای در شرعیات توسط اوست که براساس فقه شافعی نوشته شده است. بنابراین، نگارنده دربارهٔ این موضوع به نتیجهٔ متقنی دست نیافته است. مستوره دورهٔ حدوداً هفتصدسالهٔ حکمرانی این خاندان محلی را روایت کرد و در مقدمهٔ کتاب، انگیزه‌اش از نگارش آن را این‌گونه بیان کرد:

گاهی میل طبیعی و رغبت فطری به مطالعه کتاب می کشید تا روزی به دفاتر متقدمین و دفاتر متأخرینم عبور و مرور افتاد. تاریخی از آکراد و تصدیق از این بلادم به نظر آمد. بعد از مطالعه و پس از مکاتبه دیدم و خواندم که شرحی از کیفیت حال و احوال ولات ولایت کردستان، به تحریر و نگارش درآورده بودند. اگرچه مفصلی گفته؛ ولی به علت اینکه مجملی از آن باقی مانده، ذری ناسفته بود، کمینه که کمترین نخلی از گلشن این روضه ارم بنیان و نسل بعد نسل، سایه پرور این دودمانم و اکنون قامت استعداد را به زیور انتساب چند به آن سلسله علیه پیراسته و بر دوش افتخار به زینت پیوستگی با آن دوده ستوده پیراسته‌ام، با طبع وقاد و ذهن نقاد، تکمیل تفصیل را بر خود لازم دیده، به تحریر این چند سطر پرداختم و احوال خیریت و سعادت‌مآل سلسله علیه بنی‌اردلان را به قسمی که در تواریخ استفهام گردیده و از متقدمین شنیده و به نظر حقیره رسیده و دیده، در این نسخه بیان ساخته و مطالعه‌کنندگان را توقع دعا دارم (اردلان، ۱۳۳۲: ۲۰۳).

مستوره با وجود اینکه به رسم ادب و فروتنی و تحت تأثیر سنت ادبی حاکم، خود را با عنوان‌هایی همچون «فقیره حقیره» و یا «کمینه» خطاب می‌کند، با تشبیه خود به «نخل» که درختی ارزشمند و سودمند است و در قرآن و آموزه‌های اسلامی بر اهمیت آن تأکید شده است، به صورت تلویحی به جایگاه ارزشمند خود اشاره می‌کند و به طور غیرمستقیم گوشزد می‌کند که خاندان اردلان بخشی از شکوهش را وامدار چند نسل حمایت و خدمت‌رسانی بستگان و اجداد مستوره است. او چند جا از تاریخ/اردلان، گوشه چشمی به اقوامش دارد و نمی‌تواند تعلق خاطرش به آنها را کتمان کند؛ از جمله: «میرزا لطف‌الله، پسر میرزا عبدالله وزیر که عمّ حقیقی والده ماجده حقیره است، در آن روز هفده نفر از یلان بلباس را از پشت زین بر زمین افکنده، اثبات دلیری نمودند» (همان: ۱۴۲).

مستوره در جایی دیگر از تاریخ/اردلان به زندانی شدن پدر بزرگش توسط خسروخان اشاره می‌کند:

والی، جد امجد حقیره را که در آن هنگامه با حضرات مخالفین رفیق شده بود، به سبب اینکه نهال سایه پرور تربیت خسرو والاگهر بود و چشم از حقوق نمک پوشیده و خود را به میان اهل خلاف کشیده بود، چند روزی به صیغه تأدیب، نظر مرحمت از وی برداشته و ۵۰۰۰ تومان تنبیهانه هم از او اخذ نمود؛ ولی پس از هجده روز، مجدداً به منصب نظارتش منصوب و به خلعت فاخرش مفتخر گردانید و بر رتبه‌اش بیشتر از بیشتر افزود و امر شد بناتش را در سلک خواتین حرمسرا منسلک فرمودند (همان: ۱۵۳).

مستوره ماجرای زندانی و جریمه شدن پدر بزرگش را به شکلی روایت کرد که وجهه اردلان‌ها خراب نشود و در ظاهر حق را به آنها داد؛ زیرا پدر بزرگش «چشم از حق نمک



پوشیده و خود را به میان اهل خلاف کشیده بود». بلافاصله پس از اشاره گذرای زندانی و جریمه شدن، به تفقد خسرو از پدربزرگش اشاره کرد تا اثر این کم لطفی و بی‌مهری را کم‌رنگ کند. بیان مبلغ دقیق جریمه که در آن روزگار پول هنگفتی بود و همچنین، روزهای زندانی شدن، بیانگر اهمیت آنها برای راوی و همراه با تأکید است.

روایت مستوره از دوران حکمرانی خسروخان ثالث (همسرش)، به نسبت دیگر بخش‌های اردلان، واقع‌بینانه‌تر و از صراحت لهجه بیشتری برخوردار است. او پس از بیان تعارفات متداول که در قبال هر حکمرانی به کار می‌برد، به بهانه انتقاد از بدرفتاری خسرو در حق برادرش، زندانی و جریمه کردن خانواده‌اش توسط خسرو را به بی‌تجربگی او نسبت داد و با واژگانی که ناشی از شدت تألم روحی او از این ماجرا است، مکوثات قلبی‌اش را بیان کرد؛ اما درنهایت، خسرو را تبرئه و این خطا را به پای اصحاب غرض گذاشت:

خلاصه در روزگار امارت خسروی، نامی از جور و ستم نمانده و چوب محصل (۴) صورت سیمرغ و عنقا و قصه اکسیر و کیمیا به هم رسانید، مگر در اوایل فرمانروایی‌اش که به سبب عدم تجربه، از آن جمله جد و والد و اعمام مؤلفه را بی‌صدور جرمی، امر به حبس و قید فرموده، با انواع بدسلوکی و بی‌التفاتی از ایشان ۳۰۰۰۰ تومان به صیغه جریمه اخذ فرمود تا اینکه عاقبت بر حضرتش فسانه ارباب غرض معلوم شده، هریک را به حضور طلبیده و مخلع به خلعت فاخره و سرافراز به منصب عالیه فرمودند. با برادران نیز بنای بی‌مرحمتی نهاد، هریک را به نوعی آزار فرمود؛ به طوری که جمله در کنج مذلت استقرار یافتند. من جمله عباسقلی خان را که پس از فوت پدر به منصب نیابت مفتخر فرموده بودند، بعد از مدت قلیل، معزول و مقید و محبوس نموده، والده ایشان را به انواع سیاست‌هایی که لایق شأن و شیوه خسروی نبود، مبتلا ساختند و به اخذ اموالشان پرداختند ... (همان: ۱۷۶).

علاقه مستوره به خسرو و رابطه زناشویی او با وی و قدرت و هژمونی‌اش مانع انتقادهای صادقانه مستوره نشد، هرچند این سخنان مشته‌هایی نمونه خروار است و سخنان زیادی در خود نهفته دارد.

در منابع تاریخی درباره هشت حکمران نخست اردلان اطلاعات خاصی وجود ندارد. بنابراین، مستوره تنها با صفاتی غالباً تکراری و مشترک؛ از جمله پاکیزه‌رای، پاک‌نهاد، نیک‌طینت، درست‌اعتقاد، عادل، بخشنده، رعیت‌پرور، مبارک‌دم و... آنها را معرفی کرده است. این مسئله بیانگر این است که مستوره نیز درباره این افراد اطلاعاتی نداشت و فقط برای ناقص‌نماندن کتاب تاریخش، با نسبت‌دادن قطارگونه صفات مثبت به آنها نامشان را آورد و زود از آنها عبور کرد.

وی همچنین در بیان مرگ نیمی از این افراد به بهشتی بودن آنها اشاره کرد. در حالی که از نظر آموزه‌های دین اسلام انسان‌های معمولی در جایگاهی نیستند که بهشتی یا جهنمی بودن دیگران را تشخیص دهند و قضاوت کنند. بنابراین، نویسنده از روی احترام و تعارف این سخنان را بیان کرد. او درباره مرگ بابلول بن حسن گفت: «دست اجل، گریبان جانش را گرفته، پا به قصر جنان نهاد» (همان: ۱۱).

اگر بخواهند کسی را به مکان خوبی مانند بهشت ببرند، با احترام این کار را می‌کنند، نه اینکه دست به گریبانش شوند. به کاربردن این استعاره بیانگر این است که خود مستوره به این سخن اعتقاد نداشته است و گرنه از عبارت مناسب‌تری برای بیان این مضمون استفاده می‌کرد.

واژگانی که مستوره برای توصیف حکمرانان اردلان برمی‌گزیند، به حدی محترمانه و غالباً همراه با اغراق است که حدیث نبوی «السُّلْطَانُ ظُلٌّ لِلَّهِ» (دیلمی، ۱۳۷۶: ۱۷۳) را به ذهن متبادر می‌کند؛ البته باید توجه داشت در برخی روایات به جای «السُّلْطَانُ»، «السُّلْطَانُ الْعَادِلُ» آمده است که نشان می‌دهد قائل شدن جنبه تقدس تنها برای حکمرانان عادل است نه هر حکمرانی؛ اما مستوره تقریباً همه حکمرانان اردلان را با احترام زایدالوصفی یاد می‌کند. حتی کسانی را که به صراحت به عملکرد نادرستشان اشاره می‌کند نیز مورد تمجید قرار می‌دهد؛ از جمله تیمورخان که دو گونه توصیف کاملاً متضاد درباره او در تاریخ اردلان وجود دارد و مذاقه در سراسر ویژگی‌هایی که به او نسبت داده شد، نشان می‌دهد کفه صفات منفی او سنگین‌تر است و تمجیدهایی که از او شده، از روی تعارف است و مبنای بیرونی ندارد؛ از جمله:

تیمورخان بعد از فوت عم به اختر سعد و زمان دلکش در سنه ۹۸۶ مسند موروثی پدری را به فرّ وجود ذی‌جود آراست و سریر سروری را به یمن قدوم میمنت‌ل‌زوم پیراست. خسروی با عدل و داد و خدیوی سخاوت‌بنیاد، در مردی و شجاعت ثانی رستم زال، در مردی و سخاوت، بی‌قرین و عدیم‌المثال، مؤید به تأیید ایزد داور و موفق به توفیق خالق اکبر، پرتو التفاتش بر مفارق خاص و عام سایه‌گستر و ظلّ عنایانش بر تارک بزرگ و کوچک، اکلیل و افسر، چون از استیلا بر اردلان فراغت یافت، با سلطان روم بنای سازش نهاد، طرح مؤالفتی بنا به مصلحت وقت ریخته... (همان: ۲۳).

مستوره می‌کوشد از تیمورخان چهره‌ای مثبت به نمایش بگذارد. به کاربردن واژگانی از جمله «فرّ» و «تأیید ایزد»، مؤید این فرضیه است که نگارنده حکمرانی را منوط به توجه ویژه خداوند و موهبتی از سوی او می‌داند.

«فراغت از استیلا» مایه‌ای از جبر دارد و می‌توان استنباط کرد این استیلا چندان مسالمت‌آمیز نبوده است. تشبیه تیمورخان به رستم، پهلوان اسطوره‌ای ایرانیان همراه با اغراق است.

عبارت «بنای سازش نهادن با سلطان روم بنابه مصلحت وقت» بیانگر خیانت تیمورخان به حکومت مرکزی ایران است که مستوره با به‌کاربردن واژه «مصلحت» می‌کوشد این کار وی را توجیه و از عملکردش دفاع کند. هرچند در ادامه نتوانست بر حقیقت سرپوش بگذارد و با عبارات صریح، به «خودسری» او اشاره کرد:

(تیمورخان) به سبب تمایل با دولت عثمانی، از این دولت صد هزار آغجه (آقجه) که مالیات شهرزور بود، به انعام و استمرار سالیانه آن حضرت عنایت رفت؛ ولی خلاف رسم بزرگی و مخالف روش داوری، مدام به غارت و تاراج اطراف و جوانب شاغل و همیشه به ایداء و اضرار همسایه و هم‌جوار مایل بودی. عاقبت سر از اطاعت ایران و روم کشیده، خودسر در ولایت متصرفه حکمران گردید (همان: ۲۴).

گرزینش و به‌کاربردن واژگان نشان‌داری مانند غارت، تاراج، ایداء و اضرار که در منفی‌بودن با هم تناسب دارند، لحن و فضای کلی کلام را سرزنش‌آمیز کرده و بیانگر شدت مخالفت مستوره با عملکرد تیمورخان است. در ادامه می‌خوانیم:

تیمورخان بعد از مدتی که خودسر در ولایات متصرفه به امر حکمرانی پرداخت، دست تصرف به جانب کرمانشاهان و زرین‌کمر که الآن به گروس مشهور است، دراز کرده، آن دو ملک را به قهر و غلبه در تحت حکم آورده. اکثر اوقات فرخنده ساعات را صرف تاراج و تاخت نمودی تا اینکه دوسه مرتبه ایل عمریگ کلهر را تاراج و آن بیچارگان را به نان شب محتاج کردی... (همان: ۲۵).

اگر در این بند، «تیمورخان» را دال مرکزی بگیریم، عبارات خودسر، دست‌درازی، قهر، غلبه، تاراج و تاخت مدلول‌هایی هستند که حول محور او قرار می‌گیرند و آن را تقویت می‌کنند. نقطهٔ مقابل این دال، «ایل کلهر» است که مدلول‌های بیچاره و محتاج به نان شب، بیانگر دیدگاه ایدئولوژیک و نگاه دلسوزانهٔ نویسنده نسبت به این ایل است. توصیف مستوره از چگونگی به حکومت‌رسیدن تیمورخان نیز با واژه‌های نشان‌دار منفی صورت گرفته است:

تیمورخان، بنای تاخت و تاراج در ولایت اردلان گذاشته و همت بر دفع عم گماشت و در اطراف و جوانب قلمرو، غارت بسیار کرده، متوطنین را به زیر تیغ سیاست آوردی، شاید بدین وسیله و با نزاع، ولایت موروثی پدری را از کف کفایت بساط بیگ انتزاع نماید (همان: ۲۳).

مستوره برخلاف صفات مثبتی که در آغاز، برحسب سنت یا تعارف به تیمورخان نسبت داد، نگاه مثبتی به او نداشت و به واسطهٔ ظلمی که تیمورخان در حق مردم، به ویژه ایل کلهر روا داشت، او را نالایق می‌دانست. مستوره از کمتر حکمرانی از اردلان‌ها با این

صراحت انتقاد کرد که می‌توان علت این مسئله را در حق‌طلبی و ظلم‌ستیزی او جست‌وجو کرد. در ادامه روایت مستوره از دوران حکمرانی تیمورخان، می‌خوانیم که رئیس ایل کلهر به طایفه هم‌جوار لر پناه برد و بین آنها و سپاه تیمورخان جنگ درگرفت:

بعد از افروختن نایره جنگ، چون معبر معرکه تنگ بود و دلیران با نام و ننگ، از کوفتگی راه خسته و درب نجات را بر روی خود بسته دیدند، ناچار، تیمورخان از معرکه روی‌گردان شده، از تقدیرات حی‌قدیر و سرنوشت‌های داور بی‌نظیر، چون در آن موضع نه راه گریز بود و نه جای گزیر، جمعیتی از اعزه و اعیان با تیمورخان، اسیر و دستگیر شده و اموال منهبه به انضمام غنایم وافر باز به صاحبان خویش رسیده و مردم کلهر از رنج‌های ماضی استراحت گزیدند (همان: ۲۵).

در این بند، تلاش مستوره برای توجیه شکست سپاه اردلان، آشکارا مشهود است. او این شکست را به عواملی چون تنگ‌بودن معبر معرکه، خستگی جنگجویان و درنهایت، تقدیر الهی نسبت می‌دهد. او حتی توصیف تیمورخان از میدان جنگ را با استفاده از واژگان «ناچار» و «روی‌گردان شدن» به شکل تلطیف‌شده‌ای بازگو می‌کند.

جمله پایانی بند؛ یعنی «مردم کلهر از رنج‌های ماضی استراحت گزیدند» نشان می‌دهد هرچند مستوره از شکست سپاه اردلان در این جنگ متأثر شد و تلاش کرد جلوه منفی آن را خنثی کند، از سوی دیگر، از رهایی مردم کلهر که زیر ستم تیمورخان بودند نیز خرسند گشت.

مستوره با گزینش واژگان نشان‌دار و مهندسی عبارات، در جای‌جای تاریخ اردلان می‌کوشد وجهه‌ای مناسب و مطلوب از فرمانروایان اردلان به تصویر بکشد. برای نمونه مرگ بر اثر دائم‌الخمربودن لطفعلی‌خان را این‌گونه بیان کرد: «گویند چون پیوسته به شرب راح ریحانی و تجرع باده ارغوانی شاغل می‌آمد، فوت ایشان به علت افراط در آن بیت‌العیب بوده. العلم عند الله» (همان: ۱۴۶).

واژه‌های «راح ریحانی» و «باده ارغوانی» بار معنایی مثبتی به شراب می‌دهند؛ اما در ادامه، واژه «بیت‌العیب» اثر مثبت آنها را خنثی کرده، بیانگر دیدگاه ایدئولوژیک نویسنده مبنی بر تقبیح شراب است. یا در جای دیگر می‌خوانیم:

(حسنعلی‌خان)، فی‌الحقیقه، امیر شجاع و ذی‌صولت و صاحب شمشیری دلیر و باهیت بودند و در عبادت پروردگار، اکثر اوقات را مصروف داشته و بین‌العوام به زهد و تقوا معروف بودند و نیز غالب اوقات را صرف صید و شکار کرده و رتق و فتق امور و نیک و بد مهمام جمهور را در کف کفایت و قبضه درایت محمدرشید بیک وکیل نهادی» (همان: ۱۴۶).

در این سخن، دوگانگی آشکاری وجود دارد. اگر حسنعلی‌خان اکثر اوقات مشغول عبادت پروردگار بود، چگونه غالب اوقات را صرف صید و شکار می‌کرد؟ بنابراین، یکی از

این دو گفته درست است. با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و تطبیق این سخن با گفتمان کلی و غالب کتاب که عبارت است از موجه نشان دادن حکمرانان اردلان، سخن دوم به واقعیت نزدیک‌تر است.

نکته دیگری که از متن برمی‌آید، این است که حسنعلی‌خان عملاً در امر حکمرانی نقشی نداشت و در حال خوش‌گذرانی بود و اداره امور به دست محمد و کیل بیگ بود؛ اما مستوره این مفهوم را تحت‌الشعاع صفات مثبتی قرار داد که به او نسبت داد. یا در عبارت زیر: دلیران اردلان هم با اینکه در سایه علم نصرت‌توأم، منتهای رشادت و ایستادگی نشان دادند، از مشاهده اوضاع و رفتار مردم مراغه و گروس، همه را پای ثبات و قرار از جای دررفته و پس از کوشش بی‌شمار، بی‌اختیار فرار نمودند (همان: ۸۷).

واژه نشان‌دار «بی‌اختیار» بیانگر سوگیری نویسنده در توجیه عملکرد سربازان اردلان است که با صفت دلیران که برای آنها آورده شده، تناقضی آشکار دارد. مستوره غالباً همان ادبیات محترمانه و نگاه مقدس‌انگارانه‌ای را که برای خاندان اردلان استفاده کرد، نسبت به شاهان و حکومت مرکزی ایران نیز به کاربرد و به نیکی از آنان یاد کرد:

چون کریم‌خان زند هم در مقابل محمدحسن‌خان قاجار، لوی جهانبانی افراشته و همت بر سلطنت مملکت ایران گماشته بود، پس از چند گاهی که میانۀ ایشان به مدارا و مواسا منجر می‌بود، عاقبت مهم جانبین به مقابله کشیده و بعد از تقارب فریقین، سپاه زندیه غالب و لشکر قاجار مغلوب آمده، خود محمدحسن‌خان نیز در همان معرکه شربت شهادت چشید (همان: ۱۰۹).

عبارت نشان‌دار شربت شهادت چشیدن بار معنایی دینی دارد و بیانگر نگاه ایدئولوژیکی مثبت مستوره نسبت به پادشاه قاجار است. «و نیز در همین اوان، خاقان خلدآشیان، آغامحمدخان قاجار، لواء سلطنت افراشته و همت بر تسخیر مملکت ایران گماشته...» (همان: ۱۳۲).

این ارادت و احترام مستوره نسبت به پادشاهان قاجار، تحت تأثیر قدرت و هژمونی حاکمیت وقت بود. گواه مسئله اینکه وقتی در شرایط هرج‌ومرج و زوال حکومت مرکزی قاجار، به خسروخان ثانی پیشنهاد شد اعلام سلطنت کند، از این کار سر باز زد و حکومت را به قاجارها وا گذاشت:

(خسروخان کامیاب) در فردای همان شب، فسخ عزیمت فرموده، عطف عنان به صوب کردستان نمود و بنا به حقوق دوستی و مودتی که با مرحوم محمدحسن‌خان قاجار داشتند، نامه به آغامحمدخان نوشته و ولایات متصرفه را به گماشتگان آن خدیو وا گذاشتند (همان: ۱۳۸).

نسبت‌دادن ناگواری‌ها و شکست‌ها به تقدیر و نگاه جبرگرایانه، در سراسر تاریخ/اردلان به صورت گفتمانی محوری و زیرشاخه‌ای از گفتمان دینی نویسنده وجود دارد. واژه‌های «تقدیر» و «سرنوشت» در کتاب از بسامد بالایی برخوردارند و گویی نویسنده هر جا برای توجیه مسائل به بن‌بست می‌رسید و علت متقنی برای معلول‌ها پیدا نمی‌کرد، پای تقدیر را وسط می‌کشید: «از تقدیرات حیّ تقدیر و سرنوشت‌های داور بی‌نظیر، چون در آن موضع نه راه گریز بود و نه جای گزیر، جمعیتی از اعزّه و اعیان با تیمورخان اسیر و دستگیر شده...» (همان: ۲۵).

چون در مشیت الهی هلاک ملّایعقوب قرار نگرفته بود، هنگام شام که سپاه ظلام بر لشکر سلطان خاور هجوم آورد و شاهنشاه قمر با جیوش انجم و اختر به غارت انوار خورشید انور تاختن کرد، خان‌احمدخان به اشاره مادر و توفیق ایزد داور، به پای قلعه آمده به دستبازی نردبان مرحمت الهی بر بروج قلعه عروج نموده...» (همان: ۳۴).

از آنجا که فتح و ظفر بسته به تقدیر حیّ اکبر و تفضّل ایزد داور است، نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم و رایت ایرانیان وزیده، سپاه روم و قشون خان‌احمدخانی، سرگردان وادی حیرانی گردیده و پاره‌ای از آنها نیم‌جانی به هزار فسون برون بردند (همان: ۴۷).

چون در تقدیر ازلی و سرنوشت لم‌یزلی، شکست کار حسنعلی‌خان مقدر و وهن دولت آن مفخر دودمان در مرآت تقدیر، مصور آمده، مطلقاً با آمیزش وزیر و رای و تدبیر پیران بی‌نظیر الفتی نگرفته، جواب وزیر را حواله به دم شمشیر کرده و فرستاده ...» (همان: ۹۳).

در رویکرد سبک‌شناسی انتقادی، فعل هر جمله نمایانگر کنش‌ها، رخدادها و حالات یا وضعیت‌هایی است که دربردارنده مفهومی خاصند. مخاطب، با تأمل در هر یک از این افعال، می‌تواند مفاهیم زیادی را دریافت کند (نبی‌لو، ۱۳۹۸: ۹۹۸).

زمان افعال در تاریخ/اردلان غالباً گذشته است و افعال عموماً وجه اخباری دارند. این مسئله با ماهیت گزارش‌گونه اثر تناسب دارد؛ زیرا «وجه اخباری، بیانگر وقوع یا عدم وقوع قطعی یک رویداد است و در متن داستانی یا شعر، بسامد بالای وجه اخباری بیانگر ارتباط نزدیک گوینده با رخداد است» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۱۷۸).

«لطفعلی‌خان در سنه ۱۲۰۵ بدون تعب و رنج، عروس ملک را در بر کشیده و اهالی ولایت را در سایه رأفت خویش قرار داد. وی امیری کامل فاضل و دلیری شیردل بود» (اردلان، ۱۳۳۲: ۱۴۳). بسامد صفت مفعولی در تاریخ/اردلان بسیار بالا است که مهم‌ترین علت آن را می‌توان سنت مرسوم‌بودن آن در متون دوره مزبور دانست:

سلیمان‌خان، ولدش، در خدمت خان‌احمدخان روزگاری به سر می‌برد. چون در اکثر معارک، خان‌احمدخان، شجاعت و مردانگی از وی مشاهده نموده و آثار بزرگی در بشره‌اش دیده، از او متوهم آمده، می‌خواست او را به وسیله و حيله از میان بردارد (همان: ۴۹).

مستوره گاهی نیز طبق سنت ادبی روزگارش، افعال را حذف کرده، با آوردن سجع، متن را آهنگین کرده است. این کار گفتمان ادبی کتاب را تقویت کرده، بر ارزش ادبی آن افزوده است: «(بساطبیک) اکثر اوقات به عبادت حضرت واهب‌العطایا مایل و در ایام و لیالی و ساعات، به عدالت‌گستری و دادپروری شاغل، در شیوه علم و فضل، از همگان ممتاز و در آداب دانش و عقل، بی‌نیاز» (همان: ۲۲).

براساس رویکرد زبان‌شناسی انتقادی، ساخت‌های زبانی نمی‌توانند از کاربرد خود جدا شوند. یعنی هر موضوعی به ناچار گونه زبانی خاصی را می‌طلبد و سخنگو باید بداند که کدام گونه را در ارتباط با کدام موضوع انتخاب کند و چه عناصر زبانی و واژگانی را در نظر دارد (صالحی، ۱۳۹۱: ۹۵).

مستوره در راستای تقویت ایدئولوژی حاکم بر تاریخ/اردلان؛ یعنی حمایت از اردلان‌ها، گاهی از زبانی حماسی و اغراق‌آمیز برای توصیف آنها استفاده کرده است:

یکه‌تازان کردستان، متفق‌القول همچون شیران شرزه و غضبان‌پلنگ آهنگ جنگ کرده، یکباره دست از جان شستند و بدان دریای آتش روی نهادند و در حمله نخست، توپ‌خانه و زنبورک‌خانه دشمن را متصرف شده، سر اکثر جزایرچیان و توپچیان را بر زمین افکندند و آن تنداتش را از هم شکافته و بر قلب لشکر عدو تاختند (اردلان، ۱۳۳۲: ۱۳۴).

یا:

از هاله دخان توپ و تفنگ، هوا نیلی‌رنگ و از گرد سمّ سمند پردلان معرکه جنگ، عرصه غبرآ رنگ کیود گرفته؛ از شعاع تیغ جان‌ستان، چهره یلان گونه زریب و زعفران، و از بوارق سیف و سنان، خاک میدان، غیرت یاقوت و مرجان آمد. القصه، پردلان اردلان، روان رستم را شاد و داستان دستان را به یاد آوردند (همان: ۱۳۰).

یکی دیگر از گفتمان‌های موجود در تاریخ/اردلان، نقش زنان در آشفته‌کردن امور است که مستوره چندین بار در موقعیت‌های گوناگون تاریخ/اردلان، به صورت تلویحی به آن اشاره کرده است و این مسئله نگاه منفی او نسبت به این امر را نشان می‌دهد:

خان‌احمدخان به اشاره مادر و توفیق ایزد داور، به پای قلعه آمده به دستیاری نردبان مرحمت الهی، بر بروج قلعه عروج نموده... چشم از حقوق پدر و فرزندى پوشید و او (هلوخان) را در بند کشیده، همان ساعت، مصحوب مستحفظین جسارت‌شعار و موکلین جلادت‌کردار، روانه اصفهان‌ش نمود (همان: ۳۴).

همان‌طور که مشخص است، خان‌احمدخان با خط‌گرفتن از مادرش، پدرش را که فرمانروا بود، با دسیسه دستگیر و تبعید کرد.

عاقبت، روزی عاقله‌ای از نسوان آن سلسله (بلباس) میل تماشا و تفرج نموده، اطراف و جوانب سپاه و لشکر را پی سپر بود و اتفاقاً به سرکار خان دچار گردیده و از آن خدیو زمان پرسید که: «توقف شما در این مکان از پی چیست و مدارا و مواسا با این سپاه فراوان از بهر کیست؟» جناب خان از کم وسعتی معبر و مکان و عدم امکان عبور، به جانب ایشان داستانی بیان فرموده، آن جمیله به طعنه‌های چند و لطیفه‌های دلپسند مروحه، جنبان ناپیره خشم خانی شده، ساعت اول به احضار سپاه نصرت‌شعار فرمان داده و قصه دلپذیر آن زن روشن‌ضمیر را با ایشان در میان نهاده، سردار و سپاه از استماع این سخن یکباره دست از جان شسته... از نشیب به فراز رفته و ابواب قتال را بر روی مخالفین باز کردند (همان: ۳۸).

اعتماد یک فرمانده نظامی به زنی رهگذر و افشاگردن اسرار نظامی نزد او از عجایب و بیانگر بی‌درایتی و ساده‌لوحی اوست.

... خسروخان نیز میرزافرج‌الله وزیر را که خالویش بود، به دفع مفسده آنها روانه دربار فتحعلی‌شاه قاجار نموده، شاید گریختگان را آورده و به ارکان دولتش فتوری نرسد؛ اما از آنجاکه ایشان یکی از بانوان حرمسرای پادشاهی را که ملقب به تاج‌الدوله بود، واسطه امر خود کرده و کمر ملازمت شاهزاده سیف‌الدوله را بسته بودند... (همان: ۱۷۹).

این بند به نفوذ گسترده زنان قاجار در دربار اشاره می‌کند که فرامتن‌های تاریخی نیز مؤید این نکته است.

یکی از تأثیرگذارترین زنان تاریخ اردلان، حُسن جهان خانم، دختر فتحعلی‌شاه، همسر خسروخان ناکام و هووی مستوره است. او به دلیل نفوذش در دربار حکومت مرکزی، به ویژه پس از مرگ خسروخان، در اداره کردستان نقش بسزایی داشت؛ زیرا پسرانش کم سن و سال بودند و فرمانروایی منطقه عملاً به دست او بود. او با وجود اینکه روحیه لطیفی داشت و شعر می‌گفت<sup>(۳)</sup>، در امور نظامی هم دخالت کرده، به گفته مستوره «کوشش‌های مردانه» می‌کرد. مستوره با احترام و نیکی از او یاد می‌کرد، ولی او را یکی از مسببین ناآرامی‌های کردستان می‌دانست: «نواب والیه (حُسن جهان خانم) را نیز کیاست فطری و فراست ذاتی به مرتبه‌ای بود که در آغاز کار، خاتمه آن را مشاهده می‌فرمود...» (همان: ۱۸۷).

بعد از ورود رضاقلی‌خان به کردستان، به سبب توقف والیه، حُسن جهان خانم، در تهران و دسایس او و موافقت صدر اعظم، حاج‌میرزاآقاسی، با ایشان، اردلان، آرام و آسایشی به خود ندیده، چنان که پنج ماه بعد از آمدن والی، والیه املاک خود و منسوبینش را قلمداد و تقاضای استرداد نمود و از دربار پادشاهی، قنبرعلی‌خان سرتیپ مأمور انجام این مهم گردید (همان: ۱۹۳).

از سخنان مستوره برمی‌آید حُسن جهان خانم به دنبال منفعت شخصی بوده و تعلق به حفظ حکومت اردلان نداشته است. نگاه مستوره به طوبی خانم (عروس حُسن جهان



خانم و دختر عباس میرزای قاجار) نیز بیانگر انزجارش از او است. مستوره به‌رغم به‌کاربردن تعارفات متداول در حق او، یک جا با کمک گرفتن از فرامتن شعری، او را ابله خواند و بیان کرد نمی‌تواند با اراده‌ی خداوند مقابله کند:

شهباده طوبی خانم هم با اعزه و اعیان مصلحت چنان دیدند که از در مخالفت درآمده،  
ابواب جدال و قتال را با خدیو بی‌همال، امان‌الله‌خان ثانی، گشایند. بی‌خبر از اینکه  
چراغی را که ایزد برفروزد                      گر ابله کُف کند ریشش بسوزد  
(همان: ۱۹۵)

یکی دیگر از گفتمان‌های موجود در تاریخ/ اردلان، ازدواج‌های مصلحتی برای پاپان دادن به اختلافات است که ازدواج خود مستوره هم از این نوع بود: «... و هم‌شیره‌ی حسنعلی‌خان را به کریم‌خان دهد تا مخالفت به مواصلت انجامیده و فقرا و رعیت از محنت لشکرکشی آسوده و آرامیده باشند» (همان: ۹۷).

چون اردشیرمیرزا را معلوم شد که دلیران اردلان دست از جان شسته و به عزم جان‌فشانی کمر اطاعت بسته‌اند و قوای او را تاب مجادله با دلیران خصم‌افکن و توانایی مقاتله با هژبران شیرشکن نیست، لاعلاج شفیع برانگیخته و از در مصالحت درآمده، عاقبت کار به صلح انجامید و «خانم خانم‌ها» را که سابقاً ایمائی رفت که ارشد اولاد اناث خسروخان است، خواستگاری کرده، واسطه‌ی مواصلت و مصالحت شدند (همان: ۱۸۲).

در گفتمان تاریخ/ اردلان، مرد، قدرتمندتر و تواناتر از زن است و مستوره وقتی می‌خواهد زنی را ستایش کند، به او صفات مردانه نسبت می‌دهد. گویی مرد، انسان کامل است و زن هم اگر بخواهد کامل باشد، باید مانند او رفتار کند؛ البته در دورانی که غالب زنان بی‌سواد و خانه‌نشین بودند و در کنش‌های اجتماعی نقش چندانی نداشتند، این نوع نگاه طبیعی است: محمدحسن‌خان، ولد مرحوم امان‌الله‌خان که داعیه‌ی حکومتش به سر افتاده بود، با عباسقلی‌خان، برادر دیگرش که روزی چند از وطن مألوف روی گردان بودند، با اکثری از معاریف سنج در سنه ۱۲۵۱ به طهران رفتند. در اول کار، امور آنان فی‌الجمله رونقی به هم رسانید؛ ولی بعد بر اثر کوشش‌های مردانه‌ی نواب والیه، تیر آمالشان به سنگ خورده، کاری از پیش نبردند (همان: ۱۸۴).

همان‌طور که ملاحظه شد، مستوره برای بیان پایمردی و کوشش فراوان حُسن جهان خانم از عبارت کوشش‌های مردانه استفاده کرده است. «شاهزاده‌ی آزاده، حُسن جهان خانم هم که هنوز چهره از گرد ماتم شوهر نشسته بود، مردانه، سپاهیان اردلان را فراهم آورده... به مقابله‌ی اردشیرمیرزا شتافتند» (همان: ۱۸۲).

یکی دیگر از خرده‌گفتمان‌های موجود در *تاریخ اردلان*، آشفتگی و هرج‌ومرج کشور در دوران زندگی مستوره (دوران قاجار) است. با وجود اینکه مستوره اغلب از آنها به نیکی یاد می‌کند، توصیفش از آن دوران بیانگر ناکارآمدی حکومت وقت است. حکومت‌های محلی هنگام اختلاف داخلی و دعوای فروانروایی، روانهٔ تهران می‌شدند و در آنجا به‌واسطهٔ اعمال نفوذ زنان دربار، یا نتیجه می‌گرفتند و یا دوباره به وطن برمی‌گشتند و بنای ناسازگاری می‌گذاشتند و یا جانشان را بر سر موضوع می‌دادند:

در این اثنا، والی، میرزا عبدالمجید، خلف مرحوم میرزا شکرالله، ابن عم میرزاهدایت‌الله وزیر را که خود، حاکم جوانرود و ایل جاف بودند و فی‌الحقیقه مجموعهٔ کمالات انسانی و در متانت و فهم و رزانت رای، افلاطون ثانی به شمار می‌آمدند، به جهت معذرت شکست مریوان و ابلاغ آن فتنهٔ نمایان، روانهٔ تهران نمودند؛ ولی به محض ورود، چون مفسدین ایشان را هم یکی از محرکین قلمداد کرده بودند، بدون گفت و شنید و سؤال و جواب، به زیر طنابش کشیده، مقتولش ساختند (همان: ۱۹۱).

«در موسم زمستان، والیه و والی و شهزاده طوبی به اتفاق پشای مزبور و اعزّه و اعیان کردستان سنه و بابان به جهت استخلاص ملک به به و استمداد از پادشاه قاجار عازم تهران شدند» (همان: ۱۸۷).

نفوذ زنان در دربار قاجار به حدی بود که حتی گاهی می‌توانستند همسرانشان را به مناصب بالا و حتی حکمرانی برسانند:

قبل از نزول و با حرکت از قسلان، سرکار طوبی خانم، آقاحسن، برادر رضاعی خود را به طهران فرستاده و به هوای ولایت اردلان، شکایتی از امان‌الله‌خان ثانی نگاشته و کیفیت پریشانی خود را عرضه داشته، چنان نموده بود که دیاری در ولایت سنه نمانده و رخت اقامت به سوی خارج ولایت کشیده‌اند. جمعی نیز از درباریان به ملاحظهٔ هواداری طوبی خانم و خدمت‌گزاری والدهٔ پادشاهی، این فقره را تصدیق کرده، در نتیجه، وعدهٔ ایالت رضاقلی‌خان صادر ... و به توسط آقاحسن سابق‌الذکر به سرکار طوبی خانم مژده دادند (همان: ۲۰۱).

مستوره با استفاده از استعارهٔ تهکمیه به دیدهٔ تحقیر و سرزنش آمیز به ماجرا نگریسته است.

#### ۴-۲. سطح تفسیر در *تاریخ اردلان*

در این سطح، زمینهٔ مشترک بافت بینامتنی دخیل در شکل‌گیری متن و عنصر مشترک با آن گفتمان جاری بررسی می‌شود. به اعتقاد فرکلاف، گفتمان‌ها و متونشان دارای تاریخ و هریک به مجموعه‌های تاریخی متعلق هستند. تفسیر بافت بینامتنی نیز به این موضوع بستگی دارد که متن را جزء کدام مجموعه بدانیم و در نتیجه، چه چیز را میان مشارکین، زمینهٔ مشترک و مفروض بخوانیم (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۳۰). بینامتنیت عبارت است از تمایل

متن‌ها به ارجاع به یکدیگر و شکل‌گیری آنها از طریق این ارجاع متقابل (میلز، ۱۳۸۸: ۱۹۴). برپایه اصل بینامتنیت، هیچ متنی بدون پیش‌متن نیست و همواره متن‌ها برپایه متن‌های گذشته بیان می‌شوند (ضمیران، ۱۳۸۲: ۱۷۴).

مستوره اردلان، تاریخ/اردلان را بر پایه متن‌های گذشته نگاشت تا به گفته خودش آنها را کامل کند. او علاوه بر استفاده از منابع مکتوب پیش از خود؛ از جمله زبده/تواریخ محمدشریف قاضی و لب/تواریخ خسروبیگ اردلان، از منابع شفاهی و مشاهده‌های خودش نیز استفاده کرده است؛ اما از الگوهای پیش رو چندان عدول نکرد و در چهارچوب همان سنت تاریخ‌نویسی به نوشتن پرداخت و روح و نگاه ریزبینانه زنانه را در نگارش کتابش چندان دخیل نکرد. شاید به این دلیل که او در جامعه‌ای که زنان نقش‌های کلیشه‌ای و پیش‌پافتاده داشتند، می‌خواست خودش را به مردان هم‌عصرش اثبات کند که می‌تواند کتابی هم‌پایه کتاب‌های سرآمد روزگار بنویسد. بر این اساس، ساختار شکنی و هنجارگریزی نکرد و به سنت‌های نوشتاری پایبند بود. برای نمونه، او به عنوان بانویی که بر اندرونی فرمانروا اشراف داشت، می‌توانست با نگاه تیزبین و جزئی‌نگر زنانه بسیاری از آداب و رسوم و فرهنگ و سنت‌های دربار اردلان را به تصویر بکشد و اطلاعات ارزشمندی برای آیندگان به جای بگذارد؛ اما بنابر دلایلی که بیان شد، از این کار سر باز زد و تنها در موارد ضروری به اشاره‌ای گذرا بسنده کرد؛ از جمله ماجرای ازدواج همسرش خسروخان ثالث را که پیش از او با حُسن جهان خانم، دختر فتحعلی‌شاه، ازدواج کرده بود، این‌گونه توصیف کرد:

در سال بعد از این واقعات که جناب امان‌الله‌خان در تهران تشریف داشتند، از طرف اعلی حضرت قاجار یکی از بنات حمیده‌صفات پادشاهی که در برج کامکاری، اختری تابنده و در ذُرج شهریاری، گوهری رخشنده و مسماه به حُسن جهان بودند، با میرزاده نامدار، «خسروخان» که ولیعهد پدر و گرامی‌تر از جان در بر بود، عنایت رفته و به صهریت پادشاه سرفراز فرمودند و بعد از مراجعت، مدت یک سال به تدارک امر خیر گذرانیده و پی از فیصل مهمات با اشرف و اعظم ولایت و جمعی از خواتین حرم و خاتون‌جان خانم، هم‌شیره‌والی و دوسه تن از ازواج امرا عازم تهران شده و در آنجا مدت یک ماه به امر سوروسرور مشغول گشتند. در این عروسی مبلغ یکصد هزار تومان صرف اسباب و آلات و مایحتاج امر خیر شده؛ از آن جمله چهل هزار تومان بابت زینت و زیور و جواهر آن خدیوه قلمداد گردید ... توصیفات آن عیش، الی حال تحریر که زیاده از بیست و هفت سال می‌شود، در جمیع نقاط ایران باقی است. آری، فرد: «داستانی است که بر هر سر بازاری هست» (اردلان، ۱۳۳۲: ۱۶۷).

جزئیاتی که مستوره در بیان این مسئله به آنها اشاره کرد، در موارد مشابه و حتی ازدواج خود مستوره با خسروخان مورد توجه قرار نگرفته و از این نظر جزء نوادر است. این

مسئله بیانگر اهمیت موضوع برای نویسنده است و ارزش گفتمانی دارد؛ مثلاً در نمونه‌ای مشابه، مستوره تنها به اشاره‌ای گذرا بسنده می‌کند: «...از آن جمله خورشید خانم، صبیۀ محمدامین خان را به جبر و قهر کشیده، به حبالۀ نکاح در آورد» (همان: ۹۹).

یکی از مباحثی که در تحلیل گفتمان به آن توجه زیادی می‌شود، بافت موقعیتی آفرینش اثر است. مستوره در بافت موقعیتی این کتاب را نوشت که حکومت اردلان رو به افول بود. او از سویی فرزندی نداشت تا به او دل خوش کند، از سویی دیگر زنی فرهیخته بود که دلخوشی‌های زنان معمولی او را راضی نمی‌کرد. بنابراین، نگارش این کتاب که گاهی به مفاخرات پهلوی می‌زند، می‌توانست این خلأ روحی و عاطفی را جبران کند و جایگاه او را به رخ دیگران بکشد. او به واسطه فامیلی نسبی و سببی با خاندان اردلان، به آنها تعلق خاطر داشت و گفتمان فعالش را موجه جلوه‌دادن آنها قرار داد و چه بسا در این مسئله دچار بزرگ‌نمایی و افراط شد.

گاهی بررسی ناگفته‌های نویسنده‌ها به اندازه گفته‌هایشان و گاهی حتی بیش از آن، قابلیت تحلیل گفتمانی دارد. مستوره جز در مواردی اندک و گذرا، به ویژگی‌های منفی اردلان‌ها نپرداخته است. بخشی از این مسئله به نگاه ایدئولوژیکی مثبت او به اردلان‌ها و بخشی دیگر به هژمونی و قدرت‌داشتن آنها برمی‌گردد. در شرایطی که حاکم اردلان، خسرو ناکام، با وجود اینکه دختر فتحعلی‌شاه همسرش بود، برای به‌دست‌آوردن مستوره با فراهم‌کردن بهانه‌ای، پدر و پدربزرگش را زندانی و جریمه کرد تا مستوره را وجه‌المصالحه قرار دهد و با او ازدواج کند، چطور می‌توانست بسیاری از حقایق را بازگو کند؟ هرچند «طبع وقاد» و «ذهن نقاد» او مانع از سکوت کاملش شد و جسته‌وگریخته انتقاداتی را نیز مطرح کرده است:

... مگر در اوایل فرمانروایی‌اش (خسروخان ناکام) که به سبب عدم تجربه، از آن جمله جد و والد و اعمام مؤلفه را بی‌صدور جرمی، امر به حبس و قید فرموده، با انواع بدسلوکی و بی‌التفاتی از ایشان ۳۰۰۰۰ تومان به صیغه جریمه اخذ فرمود تا اینکه عاقبت بر حضرتش فسانه ارباب غرض معلوم شده، هریک را به حضور طلبیده و مخلع به خلعت فاخره و سرافراز به منصب عالی فرمودند. با برادران نیز بنای بی‌مرحمتی نهاد، هریک را به نوعی آزار فرمود؛ به طوری که جمله در کنج مذلت استقرار یافتند. من جمله عباسقلی خان را که پس از فوت پدر به منصب نیابت مفتخر فرموده بودند، بعد از مدت قلیل معزول و مقید و محبوس نموده، والده ایشان را به انواع سیاست‌هایی که لایق شأن و شیوه خسروی نبود، مبتلا ساختند و به اخذ اموالشان پرداختند ... (همان: ۱۷۶).

بافت متنی تاریخ/اردلان، بیانگر این است که مستوره به همان اندازه که برای حکمرانان محلی کردستان احترام قائل بود، حکومت مرکزی وقت ایران را هم به رسمیت

می‌شناخت و از آن دفاع می‌کرد؛ اما در گفتمانی مقابل این گفتمان، کسانی که با ایجاد فتنه و آشوب، امنیت ایران و تمامیت ارضی آن را تهدید می‌کردند، دشمن می‌شمرد: و نیز در همین اوان، خاقان خلدآشیان، آغامحمدخان قاجار، لواء سلطنت افراشته و همت بر تسخیر مملکت ایران گماشته و جعفرخان زنده هم در مقابل وی در اصفهان، تکیه بر بالش خلافت زده و متکی و ساده سلطنت آمد و دم از جلالت می‌زد (همان: ۱۳۲).

یا:

کلب‌علی‌خان، ولد شیخ‌علی‌خان و علیمردان‌خان زند را هم با عده‌ای از راه کردستان سنه فرستاده دما را از روزگار بابان و روم برآورده، سزای اعمال را در کنار ایشان نهاده باشند. صادق‌خان در قلیل‌مدتی بصره را تسخیر، رجال ایشان را مقتول و نسوان آن بداندیشان را اسیر گردانید (همان: ۱۱۵).

استفاده از عبارات نشان‌دار «دما را از روزگار برآوردن» و «بداندیشان» درباره طایفه بابان<sup>(۴)</sup> و رومیان<sup>(۵)</sup>، نشان می‌دهد با وجود اینکه گرد بودند، به واسطه جنگ‌افروزی‌شان علیه ایران و حکومت محلی اردلان، مستوره آنها را دشمن می‌دانسته و تعصبی نسبت به آنها نداشته است.

یکی از بارزترین نشانه‌های بینامتنیت در *تاریخ اردلان*، استفاده از آیات قرآن، روایات پیامبر و امامان، ضرب‌المثل‌ها و ابیات شاعران برجسته‌ای از جمله سعدی است که مستوره برای صحنه‌گذاشتن بر کلامش، از آنها بهره می‌جست. به‌کاربردن گسترده و گوناگون این موارد، نشان‌دهنده دانش گسترده مستوره اردلان در زمینه علوم دینی و ادبی است: «... به زخم گلوله، جماعت اکراد سلیمانیه از پا درآمده و جان به قابض ارواح سپردند، بقیه‌السیف هم به مصدوقه «یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه» عنان فرار تا شهرودیار خویش بازنکشیدند» (همان: ۱۹۰).

«از شراره توپ و تفنگ و بوارق سیف و سنان دلیران عرصه جنگ، نقش «یوم توتی السماء بدخان مبین» هویدا و از ضرب بازو و قوت پنجه شیران هنرور، صورت «ان هذا الشیء عجاب» پیدا» (همان: ۱۵۶)<sup>(۶)</sup>.

مستوره برای نشان‌دادن تأثیرش از مرگ برخی افراد، اشعاری آورد که خودش سراینده برخی از آنها بود و گاهی از شاعران دیگر شاهد مثال می‌آورد. کمیت و کیفیت اشعاری که مستوره در *تاریخ اردلان* آورد، بیانگر اشراف او بر ادبیات فارسی و آشناس با آن است:

در همین هنگام خسروخان به مرض مزبوره درگذشت «آنا لله و آنا الیه راجعون»،  
لمؤلفه:

دریغا از آن خسرو پرهنر  
دریغا از آن میرقان‌منش  
که شهبش نیآورده مادر دگر  
که با داد و دین بود و با رای و هش

(همان: ۱۴۳)

اشعار مستوره در سوگ برادرش بسیار تأثیرگذار و زادهٔ دگرگونی روحی اوست:  
 افسوس که تا چرخ دنی در دوران بود کینش همه در دل به من زارُ نهمان بود  
 تا تیر جفا چرخ ستمگر به زه آورد وین جان منش همچو هدف پیش کمان بود  
 افغان که شدش چشم به خواب و به دو چشمش چشم من بیچاره به حسرت نگران بود  
 ای چرخ ربودی ز کفم از ره بیبیداد آن گوهر تابان که بهای دو جهان بود  
 مستوره دگر راحتی از دهر نخواهم زیرا که برفت آن که مرا راحت جان بود

(همان: ۲۰۰)

در نگاه گفتمانی، گاهی ناگفته‌ها هم می‌توانند دلالت‌مند و حاوی پیام گفتمانی باشند. فرامتن‌های تاریخی بیان می‌کنند که محمدشاه قاجار، رضاقلی خان (پسر خسروخان و داماد عباس میرزا که جانشین پدر شد) را به خاطر فساد اخلاقی و ارتباط پنهانی با دولت عثمانی و روس‌ها، عزل و پس از شکنجه و تجاوز، سوار بر الاغ به تهران بردند؛ اما مستوره در راستای تقویت گفتمان غالب تاریخ/اردلان که عبارت است از جانبداری از خاندان اردلان و موجه جلوه‌دادن ایشان، اشاره‌ای به این موضوع و موضوعات مشابه نکرد.

#### ۳-۴. سطح تبیین در تاریخ/اردلان

پژوهشگر در این مرحله به تحلیل متن به عنوان جزئی از مبارزهٔ اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت می‌پردازد یا روابط فرهنگی را در سطح اجتماع بررسی می‌کند. از نظر فرکلاف، در سطح تبیین به این مسئله توجه می‌شود که گفتمان‌ها چه تأثیرات بازتولیدی بر ساختارها می‌گذارند؛ تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر این ساختار می‌شوند. همچنین، تأثیرات اجتماعی گفتمان بر آینده نیز می‌تواند در این قسمت مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. او همچنین به بررسی آثاری که گفتمان می‌تواند بر ساختارهای اجتماعی داشته باشد، می‌پردازد؛ آثاری که می‌تواند سبب حفظ یا تغییر آن ساختار شود (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۴۶).

در بررسی گفتمان به عنوان کنش اجتماعی و تأثیر ساختارهای اجتماعی بر گفتمان (تبیین)، می‌توان گفت کتاب سعی دارد در گفتمان غالب، قدرت حاکم را اصلاح و حفظ کند. نویسنده از میان ژانرهای گوناگون، ژانر تاریخ را برگزید؛ زیرا قابل استناد است و همواره ابزاری برای آگاهی و درس عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان است. مستوره در بافت موقعیتی که حکومت اردلان درگیر اختلافات داخلی بود و ناکارآمدی‌اش به اوج رسید، تلاش کرد توجه سردمداران آن را به سرنوشت حاکمان پیشین جلب کند و نشان دهد هیچ کدامشان ماندگار نشدند و تنها چیزی که از آنها باقی ماند، کردارشان بود.

مستوره با کمک گرفتن از گفتمان دینی، از جمله طرح مباحثی چون قضاوقدر و تأکید بر حتمی بودن مرگ، درصد تلنگرزدن به انسان‌هایی بود که منفعت شخصی و هوای نفسشان راه شرع و منطق را بر آنها بسته بود. یکی از پربسامدترین موتیف‌های تاریخ اردلان، موضوع مرگ است که مستوره به اشکال گوناگون آن را بیان کرده است:

«... عاقبت، از دست ساقی اجل، شربت مرگ چشیده و رخت به سوی عقبی کشید؛ له الحکم و الیه ترجعون» (اردلان، ۱۳۳۲: ۲۳).

«... بالأخره به مفاد: «کل نفس ذائقة الموت» به سوی جنت خرامیده و در کنار عمل خود آرمید» (همان: ۱۵).

«بعد از مدتی، مرغ روحش به سوی روضه مینو شتافت و در کنار رفتار خود آرام و آسایش یافت» (همان: ۱۲).

مستوره برای بیان و توصیف موضوع مرگ، از مضامین متنوع و گسترده‌ای استفاده کرده است و همین مسئله بیانگر تأکید او بر حتمی و قطعی بودن مرگ است. هرچند در این مسئله هم تحت تأثیر هژمونی حکومت وقت، گاهی به تعارف روی آورده و بسیاری از پادشاهان را بهشتی قلمداد کرده است؛ اما به صورت تلویحی این موضوع را به مخاطب، به ویژه حکمرانان و سردمداران اردلان، یادآوری می‌کند که از مرگ گریزی نیست و به آنها گوشزد می‌کند مراقب کردارشان باشند و در حق مردم ظلم نکنند.

تحلیل گفتمان تاریخ اردلان در مرحله تبیین نشان می‌دهد گفتمان کتاب در راستای حذف قدرت حاکم، حتی در موقعیت‌هایی که ناکارآمدی‌اش اثبات شده، نیست؛ بلکه در جهت اصلاح قدرت حاکم در جریان است و با برجسته کردن کارهای مناسب حکمرانان پیشین و گاهی نسبت‌دادن غیرواقعی کردار نیکو به آنها می‌کوشد الگوی مناسبی برای حاکمان وقت ترسیم کرده، آنها را به جلب رضایت خداوند و مدارا با مردم ترغیب نماید.

مستوره کوشید گفتمان‌های دینی، تاریخی و ادبی را برای نجات حکومت رو به افول خاندان اردلان، به کار بگیرد. او با تیزبینی و توان بالای تجزیه و تحلیل امور که دستاوردش از سیر در سرگذشت پیشینیان و کتاب‌های ادبی-تعلیمی بود، سرنگونی این حکومت محلی را پیش‌بینی کرده، تلاش می‌کرد با تلنگری به سردمداران و اصحاب آن جلوی این اتفاق را بگیرد؛ اما موفق نشد و به واسطه ناکارآمدی و جنگ داخلی همین حاکمان، به ناچار از وطن مألوف آواره شد و در دیار غربت جان سپرد.

## ۵. نتیجه‌گیری

این مقاله پس از خوانش گفتمان‌مدار تاریخ/ اردلان که بنابر دلایل گوناگون؛ مانند زن‌بودن نویسنده‌اش، یکی از ویژه‌ترین و برجسته‌ترین کتاب‌های تاریخی ایران است، به نتایجی رسید؛ از جمله اینکه نویسنده کتاب، مستوره اردلان، در سرتاسر کتاب به تقویت این ایدئولوژی پرداخت که خاندان اردلان حاکمانی شایسته بودند و همچنین با استفاده از شگردهای گوناگون؛ از جمله انتساب این خاندان به امام دوم شیعیان، توجیه بی‌کفایتی‌های آن‌ها با تأکید بر نقش سرنوشت بر شکست‌ها و بی‌درایتی‌های این خاندان، نپرداختن به برخی وقایع تاریخی مربوطه که عملکرد این خاندان را زیر سؤال می‌برد و... درصد برآمد که وجهه‌ای مناسب از آنان نمایش دهد.

از دیگر دستاوردهای این پژوهش، این است که بخش‌های آغازین تاریخ/ اردلان نسبت به بخش‌های پایانی آن (دوران زندگی مستوره اردلان)، ارزش استنادی ضعیف‌تری دارند و مستوره حوادث دوران زندگی‌اش را با نگاه منتقدانه‌تری نسبت به دوره‌های قبل نوشته است. وجود گسترده آیات و روایات و اشعار گوناگون از شاعران نامدار ایرانی، بیانگر اشراف قابل درنگ مستوره بر متون دینی اسلامی و ادبیات فارسی است. از جمله گفتمان‌های مهم موجود در کتاب مزبور پس از گفتمان محوری، می‌توان به گفتمان‌های آشفتگی اوضاع سیاسی-اجتماعی ایران در دوران قاجاریه و نفوذ گسترده زنان در دربار و نقش آنها در عزل و نصب‌ها اشاره کرد. اگر تاریخ/ اردلان را در بافت موقعیتی آن در نظر بگیریم، به اهمیت کار مستوره در نگارش این کتاب پی خواهیم برد؛ زیرا غالب زنان جامعه آن روزگار، از فعالیت‌های اجتماعی محروم بودند و چندان حق ابراز وجود نداشتند.

خوانش گفتمان‌مدار کتاب در سطح تبیین نشان می‌دهد گفتمان اساسی کتاب در جهت تأیید و اصلاح قدرت حاکمان وقت، جریان دارد و درصد حذف و نابودی آن نیست. انتقادهای جسته‌وگریخته‌ای که نویسنده بیان کرده، در راستای رسیدن به همین هدف است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. این داستان در شاهنامه فردوسی نیز آمده است: «کنون گرد از آن تخمه دارد نژاد/ که زآباد ناید به دل برش یاد» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۷).
۲. بر اساس مذهب تشیع، زمین هیچ‌گاه از حجت خدا خالی نمی‌ماند و در هر دوران یک امام که از نسل پیامبر اسلام و جانشین او و برگزیده خداوند است، امام عصر و زمان خویش است.
۳. تخلص شعری او «والیه» است.
۴. سلسله‌ای از امیران محلی کرد در ناحیه شهرزور که در قلمرو عثمانی بودند و حدود دویست سال بر قسمت‌هایی از مناطق کردنشین عراق امروزی حکومت کرده، در مجادلات ایران و عثمانی، شرکت داشتند و همیشه تهدیدی برای مرزهای ایران به شمار می‌آمدند و مترصد فرصت بودند تا آشوب کنند.



۵. احتمالاً، منظور بخش‌هایی از کردستان است که امروزه در سوریه و ترکیه واقع شده است.  
 ۶. «چون به مفاد: «اذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون» و به مصداق «اذا جاء القضا عمی البصر» کوکب عمر و اقبال او را هنگام افول و زوال رسیده بود...» (همان: ۱۶۳).

«... پس به سوی عدم‌بال‌و‌پر گشود. آری؛ یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم.» (همان: ۱۷۱)

«به فایده» «الامور مرهونه باوقاتها» بیشه را خالی دیده و وقت را غنیمت شمرده با دوپست نفری سواره و افساد جمعی از اجامر کردستان و اغوای هوای نفسانی از کرمانشاهان حرکت و عازم تسخیر اردلان شدند (همان: ۱۸۴).

«علیقلی‌خان نیز حاکم لرستان را با اعظام و سرخیلان آنجا، به مرافقت چند نفری از اهالی کردستان، به دربار شاه صفوی فرستاده و زبان به عفو گناهانشان به مصدوقه‌والکامین الغیظ و العافین عن الناس گشاده ...» (همان: ۶۹).

در طرفه‌العینی اکثر سپاه الله‌قلی‌خان را به دیار عدم روان ساخته و خود الله‌قلی را میرزاییک کلهر گرفته و به سزای کردار، سر پرغروش را در کنارش نهاده سپس به نظر خسروخان رسانید. چون به فایده «در عفو لذتی است که در انتقام نیست»، گذشت و بزرگی، جیلی ذات ستوده‌صفتش بود، از میرزاییک سخت رنجیده، او را مورد بازخواست و گوشمال قرار دادند (همان: ۱۳۱).

آری، بیت:

چنین است رسم سزای سپنج گه‌گی شادی آرد، گه‌گی درد و رنج  
 (همان: ۸۷)

۱۱۷

شهباز طویی خانم هم با اعزه‌واعیان، مصلحت چنان دیدند که از در مخالفت درآمده، ابواب جدال و قتال را با خدیو بی‌همال، امان‌الله‌خان ثانی، گشایند. بی‌خبر از اینکه:

چراغی را که ایزد برف‌روزد گر ابله پف کند ریشش بسوزد  
 (همان: ۱۹۵)

«بعد از سه چهار ماه، والی چند طغرا نوشته به اهالی ولایت سنه نگاشت به مضمون ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد» (همان: ۲۰۸).

«در نتیجه، مجدداً او را گرفته در خانه میرزاییک‌خان، امیر دیوان، محبوس می‌نمایند و ابواب تعب بر روی او می‌گشایند. بلی؛ عار ناید شیر را از سلسله» (همان: ۲۰۹).

«ایشان نیز که از رویه حزم، دور و از شیوه عزم، مهجور بودند، این حرف‌های دور از عقل را پذیرفته به دلیل «صید را چون اجل آید سوی صیاد رود»، با جمعیت خود به اردلان روی آوردند (همان: ۱۹۷).

وکیل نیز به کمال اطمینان مشغول امور شد؛ ولی پس از چندی چون به فایده فرد:

خوی بد بر طبیعتی که نشست نرود تا به وقت مرگ از دست

با برادران خویش بنای سوء قصد را نهاده و ابواب فتنه و فساد را گشادند (همان: ۱۵۳).

## منابع

- آقاگل زاده، فردوس (۱۳۹۴). *تحلیل گفتمان انتقادی؛ تکوین تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی*، تهران: علمی-فرهنگی.
- آقاگل زاده، فردوس و غیاثیان، مریم‌سادات. (۱۳۸۶). «رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی»، *زبان و زبان‌شناسی*، ۵، ۱۶۰-۱۵۸.
- اردلان، مستوره (۱۹۴۶ م.). *تاریخ اردلان*، مقدمه، تصحیح و تحشیه: ناصر آزادپور، سنندج: چاپخانه بهرامی.
- اردلان، مستوره (۲۰۰۵ م.). *تاریخ الاکرد*، به همت جمال احمدی آیین، اربیل: آراس.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۳). *دانشنامه سیاسی؛ فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی*، تهران: مروارید.
- برتنس، هانس. (۱۳۸۳). *مبانی نظریه ادبی*، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: ماهی.
- برفروخت، رزگار و عمادی، محمدحسین. (۱۳۹۲). «وضعیت امارت اردلان در دوره فترت (اواخر زنده تا روی کار آمدن قاجار) و نقش آفرینی این خاندان در تاریخ ایران اوایل قاجار»، *پژوهش‌های علوم انسانی*، ۲۶، ۵۶-۳۳.
- بشیری، محمود. (۱۳۹۰). *جلال پژوهی*، تهران: خانه کتاب.
- بهرام‌پور، شعبان‌علی. (۱۳۷۸). *درآمدی بر تحلیل گفتمان؛ مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی*، به اهتمام محمدرضا تاجیک، تهران: فرهنگ گفتمان.
- پاینده، حسین. (۱۳۹۷). «خوانش متن به شیوه تاریخ‌گرایان نوین (تحلیل گفتمان سووشون)»، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ۵۳، ۳۹-۱۱.
- پرینس، جerald. (۱۳۹۱). *روایت‌شناسی؛ شکل و کارکرد روایت*، ترجمه محمد شهباء، تهران: مینوی خرد.
- پهلوان‌نژاد، محمدرضا؛ صحراگرد، رحمان و فلاحی، محمدهادی. (۱۳۸۸). «شیوه‌های بازنمایی کارگزاران اجتماعی در نشریات دوره مشروطه از نظر گفتمان‌شناسی انتقادی با عنایت به مؤلفه‌های گفتمان‌مدار جامعه‌شناختی-معنایی، زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان». *دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، ۱، ۷۳-۵۱.
- دری، زهرا. (۱۳۸۹). «بررسی و تحلیل لایه ایدئولوژیک واژگان در داستان امیرارسلان»، *دهخدا*، صص ۲۷۴-۲۴۵.
- دیلمی، حسن بن محمد. (۱۳۷۶). *ارشادالقلوب*. ترجمه سیدعباس طباطبایی، قم: جامعه مدرسین.

- رادفر، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). «مستوره کردستانی، مهین بانوی شعر و هنر و عرفان»، پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، ۷، ۱۳-۲۴.
- رشیدی، فریبا و صادقی شهپر، رضا. (۱۴۰۰). «تحلیل انتقادی داستان‌های کوتاه خسروشاهانی بر پایه نظریه فرکلاف»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، ۲۱، ۲۵۲-۲۲۵.
- سلطانی، علی‌اصغر. (۱۳۸۴). قدرت، گفتمان و زبان، تهران: نی.
- سلیمی، اصغر. (۱۳۸۳). گفتمان در اندیشه فوکو. کیهان فرهنگی، ۲۱۹، ۵۵-۵۰.
- سلیمی، علی و نعمتی، فاروق. (۱۳۹۰). «مضامین مشترک دینی در اشعار مستوره اردلان و عائشه تیمور»، فصلنامه علمی-پژوهشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، ۸، ۹۲-۷۲.
- شریفی، احمد. (۱۳۸۵). «مستوره از دیدگاه شرق شناسان. از مجموعه کتاب زندگی‌نامه، خدمات علمی و فرهنگی مستوره»، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۹). تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان، تهران: سمت.
- ضمیران، محمد. (۱۳۸۲). درآمدی بر نشانه‌شناسی هنر، تهران: قسه.
- طالبیان، یحیی و امین، ندا. (۱۳۹۷). «تحلیل و بررسی ساختارهای گفتمان مدار در روایت ابوالفضل بیهقی از ماجرای حسنک وزیر»، متن پژوهی ادبی، ۷۷، ۱۲۴-۹۳.
- طلوعی آذر، عبدالله و امجدی، محی‌الدین. (۱۳۹۸). «بررسی اشعار مستوره اردلان و پروین اعتصامی و مقایسه و تحلیل سبک شعری آنان»، پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملی، ۱۵، ۹۴-۷۷.
- عرب‌زاده، فاطمه؛ حیاتی، زهرا و ایشانی، طاهره. (۱۳۹۵). «تحلیل انتقادی گفتمان حکومت در باب اول بوستان سعدی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۴۲، ۳۰-۱.
- عضدانلو، حمید. (۱۳۸۰). گفتمان و جامعه. تهران: نی.
- فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۹۱). سبک‌شناسی، تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فرزی، فرزاد و رجبی، رمضان. (۱۳۹۴). «ساختار سیاسی-اداری خاندان اردلان کردستان (با تکیه بر مناسبات با صفویان)»، تاریخ‌نامه خوارزمی، ۷، ۱۷۱-۱۴۵.
- فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹). تحلیل انتقادی گفتمان. ترجمه فاطمه شایسته‌پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه.
- فقیه ملک‌مرزبان، نسرین و فردوسی، مرجان. (۱۳۹۳). «تحلیل انتقادی گفتمان صوفیه در گلستان سعدی»، کهن‌نامه ادب پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۳، ۱۲۰-۷۸.

- قدیمی قیداری، عباس. (۱۳۸۸). «تاریخ‌نگاری محلی کردستان و ظهور نخستین تاریخ‌نگار زن در ایران»، پژوهش‌های تاریخی، ۱، ۱۲۸-۱۱۳.
- کلهر، محمد. (۱۳۹۷). «تأملی بر نقش آنیموس در زندگی و تاریخ مستوره»، مطالعات تاریخی فرهنگی، ۳۷، ۱۳۲-۱۰۷.
- مشایخی، حمیدرضا و زارع اطاقسرایبی، سعیده. (۱۳۹۹). «تحلیل بافت متنی و بافت موقعیتی سطح دلالی خطبه قاصعه»، فصلنامه مطالعات ادبی متن اسلامی، ۳، ۳۱-۹.
- مفاخری، بهزاد. (۱۴۰۱). «تاریخ‌نگاری مستوره اردلان در تاریخ الاکرد»، تاریخ و تمدن اسلامی، ۳۹، ۹۸-۹۷.
- مقدادی، بهرام. (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر، تهران: فکر روز.
- میلز، سارا. (۱۳۸۸). گفتمان، ترجمه فتاح محمدی، تهران: هزاره سوم.
- نبی‌لو، علیرضا و دادخواه، فرشته. (۱۳۸۹). «تحلیل مدیر مدرسه آل احمد بر مبنای سبک‌شناسی انتقادی»، پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی، ۳، ۱۰۳۱-۹۹۱.
- یارمحمدی، لطف‌الله. (۱۳۸۰). «تناسب کاربرد روش‌های کمی و کیفی در تحلیل گفتمان»، نامه فرهنگ، ۳۹، ۵۴-۴۹.
- یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز. (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.